

# توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال هشتم  
شماره ۹۰ - شهریور ۱۳۸۶ - سپتامبر ۲۰۰۷

## واقعیت چیست

در ویژه نامه "توفان" که در شماره ۸۹ منتشر شد پاره ای از اسناد تاریخی مبارزه ضد رویزیونیسم درج گردید. درج این اسناد صرفاً از نقطه نظر بیان تقویمی سیر حوادث نیست. درج این اسناد نشانه مبارزه بزرگی است که جنبش کمونیستی ایران علیه رویزیونیسم جهانی برهبری اتحاد جماهیر شوروی رویزیونیستی به انجام رسانده است و طبیعتاً این مبارزه سترگ، مبارزه ای تاریخی است و ارزش آموزش دارد. انتشار این اسناد در عین حال باید نشان دهد که سازمانهای مدعی انقلابی و یا کمونیستی در آن دوران، خود چه روش و برخوردی نسبت به این تحولات جهانی که نقش قاطعی در سرنوشت بشریت داشت و دارد داشتند و چه موضعی نسبت به آن اتخاذ کردند. افراد، گروههای مدعی کمونیست، و یا طبیعتاً اگر کسانی پیدا شوند که سالها بعد به مصداق "معما چو حل گشت آسان شود" ادعای هل من مبارز بکنند کار کارستانی انجام نداده اند مهم آن است که در آن دوران فشار جهانی رویزیونیسم و امپریالیسم تا به چه حد از خود مقاومت و استواری ایدئولوژیک نشان داده اند، تا به چه حد در آن دوران راه درست را به طبقه کارگر نشان داده اند و نقش خانانه رویزیونیسم را برملا کرده اند. حمایت از رفیق استالین پس از رو شدن دست رویزیونیستها و امپریالیستها و اسناد جعلی آنها و نتایج عملی "شاهکارهای" دشمنان لنینیسم که کار شوروی را به روسیه امپریالیستی کشاندند بسیار آسان می نماید، ولی به توانائی و ظرفیت ایدئولوژیک و ایمان طبقاتی نیاز بود که کسی در مقابل دروغهای خروشچف سر بلند کند و آنها را ضد مارکسیستی ارزیابی نموده رد نماید. قاسمی و فروتن از زمره چنین رهبرانی بودند.

درج این اسناد از نظر پژوهش تاریخی نیز مهم است. زیرا دشمنان لنینیسم تلاش دارند که حقایق تاریخی را مدفون کنند، با آنچه مخالفند و نقش بزرگی داشته اند ... ادامه در صفحه ۲

## مسائل پشت پرده کودتای فتح علیه دولت منتخب فلسطین

جنگ و خونریزی در فلسطین از زمانی شروع شد که مشتی صهیونیست به امید برپائی حکومت صهیونیستی به سرزمین موعود آمدند. و سرزمین ملو از سکنه فلسطین را اشغال کردند. نیروهای اشغالگر و فاشیست صهیونیستی از آن تاریخ با زور و قلدری در این منطقه باقی مانده و مردم ساکن این منطقه را با رضایت و تأیید امپریالیستهای اروپائی و آمریکائی به قتل می رسانند. آدمکشی صهیونیستها دارای جنبه رسمی بوده و "مشروعیت" عمومی پیدا کرده است. زیرا آدمکشی آنها در طی یک دوره طولانی بیشتر به صورت عادت عمومی تبدیل شده و به زبان ساده "گوش مردم از این حرفها پر است". این اواخر حتی با "برچسب" مسلمانی به مردم فلسطین که حکم اتهام پیدا کرده است فتوای قتل آنها از جانب صهیونیستها و پیروان ایرانی و خارجی آنها صادر شده است. این اساس مسئله فلسطین است و تا زمانیکه به اشغال فلسطین خاتمه داده نشود، تا زمانیکه به نژادپرستی و فاشیسم صهیونیسم لگام زده نشود، وضع تغییر نخواهد کرد. ارزیابی از ماهیت نیروهائی که در این منطقه حضور فعال داشته و مبارزه می کنند باید در رابطه با این تضاد اساسی و عمده صورت گیرد. مبارزه مردم فلسطین در ماهیت خویش یک مبارزه برای آزادی ملی از زیر یوغ قوای اشغالگر است، رنگ مذهبی این مبارزه جنبه فرعی دارد. این امپریالیستها، صهیونیستها و نوکران بی برو برگردد آنها هستند که به بهانه "اسلام سیاسی" در کار حمایت از جنبشهای مقاومت ملی اخلال می کنند. نیروهای مترقی موظفند از این مبارزه ملی با استواری و شهامت حمایت کنند.

اسرائیل با یاری امپریالیستها کوشیده است با مانورهای فراوان و نفی معاهدات بین المللی و مصوبات سازمان ملل متحد با زورگوئی و تجاوز به سرزمین فلسطین و ممالک همسایه استحکامات خویش را در هر زمینه در فلسطین تقویت کند و هر روز با ساختن آبادی نشینهای یهودی به قلب سرزمین فلسطین دست پیدا کند. جاسوسان آنها در منطقه برای خرابکاری از عراق، لبنان، سوریه، ایران و کردستان ایران و عراق گرفته تا ممالک اروپائی پراکنده اند. تا صهیونیستها بر راس قدرت اند، منطقه روی آرامش و امنیت بخود نخواهد دید. مسئول ناامنی منطقه حماس و حزب الله لبنان و نهضت مقاومت در عراق و افغانستان نیستند، صهیونیستها و امپریالیستها هستند. تا صهیونیستها سوار بر کارند تمامیت ارضی همه ممالک منطقه حتی ایران در خطر است. صهیونیسم در کنار امپریالیسم عامل مهم تهدید استقلال ممالک منطقه و از جمله ایران است. این کنه مسئله فلسطین است. کسی که این امر ماهوی را نفهمد و در مورد "دموکراتیک" بودن جامعه اسرائیل و "انتخابات آزاد" در اسرائیل و "جامعه باز" در اسرائیل افسانه سرائی کند، اگر جاسوس صهیونیسم نباشد هرگز هیچ چیز نخواهد فهمید و در جهل مرکب ابداندر بماند.

...ادامه در صفحه ۶

## ضد انقلاب در ضد انقلاب

مقاله ای را که در زیر ملاحظه می کنید برگرفته از "توفان" شماره ۹ در سال ۱۳۴۷ شمسی است. درج مجدد این سند از آن جهت اهمیت دارد تا خوانندگان "توفان" متوجه شوند که درک رفقای ما در ۳۹ سال پیش در برخورد به رویزیونیسم و نتایجی که ناشی از سیاستهای رویزیونیستی می شد، چگونه بود. "توفان" به علت ایمان عمیق به مارکسیسم لنینیسم و شناختن این دانش قادر بود سیر پیشرفت تحولات اجتماعی را بدرستی بررسی کرده و با تحلیل طبقاتی به پیشگویی حوادث اجتماعی مبادرت ورزد. نتایج آنچه را که "توفان" در ۳۹ سال پیش پیشگویی کرد حال در مقابل ماست. فروپاشی روسیه، فروپاشی یوگسلاوی، فروپاشی چکسلواکی و پیروزی موقت رویزیونیسم. حزب ما در کادر چهل سالگی جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران مبادرت به انتشار این مقاله می کند:

"حوادثی که از زمان مرگ استالین بزرگ، در اتحاد شوروی و سپس در کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی [۱]، روی داده و هم اکنون روی میدهد، حوادثی که طی ماه های اخیر در کشورهای چکسلواکی، لهستان و حتی اتحاد شوروی گذشته و میگذرد نمی تواند موجب تاتر و تالم دوستان واقعی خلق و وفاداران به سوسیالیسم و مایه خشنودی دشمنان خلق و دشمنان سوسیالیسم نباشد. این حوادث همه، ثمرات نامبارک و نتایج شوم فعالیت یک مشت ضد انقلابی است که توانستند در حزب و در دولت قدرت را در دست خود متمرکز سازند، کمونیست های واقعی را از صحنه فعالیت برانند و با افکار و اعمال خود بتدریج دستاوردهای گرانقدر طبقه کارگر و خلقهای اسیر و ستم کشیده جهان را بر باد دهند، دستاوردهائی که طبقه کارگر و بشریت مترقی و بویژه طبقه کارگر و خلق قهرمان شوروی با دادن قربانی های بسیار و تحمل محرومیت های فراوان بدست آورده اند. اگر طبقه کارگر در پیشاپیش زحمتکشان بموقع در برابر این تحول ضد انقلابی و سیر قهقرائی نا پسند، با برقراری دیکتاتوری پرولتاریا دشمنان سوسیالیسم را در داخل سرکوب نکنند و کشور را بسوی سوسیالیسم باز نگرداند، جامعه این کشورها یک دوران تاریخی بقهقرا باز خواهد گشت و بار دیگر تیرگی ها جای درخشندگی ستاره سرخ را خواهد گرفت.

سر آغاز این حوادث کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی است. در این کنگره خروشچف که سی سال تمام با تزویر و ریا چهره کریه ضد انقلابی خود را در زیر پرده انقلاب و سوسیالیسم پوشانده بود، تحت عنوان "چند مسئله تئوریک" سه اصل را بکنگره بیستم و جنبش کمونیستی جهانی عرضه داشت. دو اصل "همزیستی مسالمت آمیز" و "گذار مسالمت آمیز" ... ادامه در صفحه ۹

## به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

## واقعیت چیست ...

ناجوان مردانه برخورد کرده آنها را مسکوت بگذارند و بی ارزش جلوه دهند و با آنچه کوچک و بی ارزش و فاقد تأثیرات مهم اجتماعی بوده است با هیاهو برخورد کرده و با بزرگنمایی مضمون پوچ آنها را بپوشانند. این تاریخ‌نویسی سبک بورژوازی در ایران ما نیز مرسوم است. تاریخ نویسانی که بیشتر رونویسی می کنند تا تاریخ نویسی در بیش از صد سال سابقه جنبش کمونیستی در جهان که شامل میلیاردها انتشارات، عملیات، برنامه ها و... در کلیه عرصه های اجتماعی بوده است کنکاش می کنند تا از آنها هر آنچه بنظرشان به ضرر جنبش کمونیستی است استخراج نموده و بنام جنبش کمونیستی و "اسناد تا کنون فاش نشده" بخورد خواننده ای دهند که سانسور طبقات حاکمه مانع از آن بوده است که تا کنون به حقایق دست پیدا کند. درج این اسناد دست چنین دسیسه چپان ضد انقلابی را نیز برملا می کند.

درج این اسناد در عین حال یک ملاک قضاوت در مورد همه سازمانهای مدعی مارکسیسم لنینیسم بدست می دهد. خوانندگان، کمونیستها، پژوهشگران باید به قیاس برنامه های سیاسی این سازمانها در متن تاریخی آن دوران بپردازند تا بتوانند تصویر سیاسی روشنی از همه این تشکلهای بدست آورند و اتکای طبقاتی این جریانها را تعیین کنند. پاره ای از این سازمانها اساسا نمی دانستند که در جنبش جهانی کمونیستی درگیری ایدئولوژیک عظیمی در جریان است که بر سیر تحولات تاریخی جهان تأثیرات قاطع دارد. آنها سرشان به کار خودشان گرم بود. این جریانها بعلت دید محدودی که داشتند و در منافع گروهی و خرده بورژوازی خویش غرق بودند طبیعتا با این کوته نظری سیاسی ظرفیت رهبری جنبش کارگری را نیز دارا نبودند. به مصداق: "آنکس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدالدهر بماند" هستند هنوز پاره ای جریانها و گروهها که به علت عدم درک لنینیسم، عدم درک اهمیت مبارزه ایدئولوژیک، بی توجهی به مبارزه تئوریک در سردرگمی بسیار بسر می برند و نمی توانند از این دست انداز تاریخی که در آن سرنگون شده اند بیرون آیند.

سندی را که در زیر ملاحظه می کنید یکی از اسناد زنده مبارزه مارکسیست لنینیستهای ایران با رویزیونیستهای حزب توده ایران است. حزب ما پاره ای از این اسناد را در شماره ۸۹ توفان منتشر ساخت و نشان داد که رفقا قاسمی، فروتن از پرچمدارن مبارزه علیه رویزیونیسم حزب توده ایران و شوروی ضد لنین بوده اند. حزب توده ایران بیاری روسها و ایادی ایرانی خویش در غرب تمام تلاش خویش را بکار برد تا جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران را به لجن کشیده و با دروغ و دغل رفقا قاسمی و فروتن و سغانی را منفرد نماید. در این پیکار عظیم که در کنام اژدها آغاز شده بود رفقای سه گانه بدون هراس از دشمن سیه کار و قدرتمند با ایمان به نیروی فناپذیر مارکسیسم لنینیسم نبردی را آغاز کردند

که نتایج درخشان آن اکنون در مقابل ماست. لاشه متعفن حزب توده ایران که با ویروس رویزیونیسم و اپورتونیزم و خیانت ملی و طبقاتی آلوده است در مقابل پای ملت ایران افتاده و مورد طعن و لعن عموم است. همدستی آنها که می خواستند با تئوریهای ایرج اسکندری سوسیالیسم سلطنتی در ایران مستقر سازند و با رژیم جمهوری اسلامی برای استقرار سوسیالیسم اسلامی در ایران همکاری کنند و عملا به جاسوسان رژیم جمهوری اسلامی علیه نهضت انقلابی مردم ایران بدل شده بودند، کار زار آنها را به بی آبرویی کشانید. روسها که دست کثیف حمایت خویش را بر بالای سر حزب توده ایران گرفته بودند و چون عفربتی خطرناک در همدستی با امپریالیسم آمریکا مانع رشد جنبش مارکسیستی لنینیستی بودند آنچنان در منجلاب رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم غرق شدند که تنها امپریالیسم آنها باقی مانده است و چهره "سوسیالیستی" عوامفریبانه آنها در اثر مبارزه کمونیستها و سیر تحولات جهانی بر ملا گشته است. این امر برای رشد جنبش کمونیستی جهان بسیار مثبت است و سدی ضد انقلابی را که بر افکار انقلابیون چنگ انداخته بود از پیش پای کمونیستهای جهان برداشته است. حال که اسناد واقعی منتشر می شود معلوم می گردد که حمله به استالین حمله به لنینیسم و کمونیسم بود. دشمنی با استالین دشمنی با کمونیسم است. این حقیقت را رفقا قاسمی و فروتن درک کردند و در زمان خویش به کمونیستها در این باره هشدار دادند و هرگز زیر بار دروغها و اتهامات خروشچف که در سراسر جهان در ابعاد وسیعی بیاری رویزیونیستها و امپریالیستها تکثیر و توزیع می شود نرفتند. رفقا قاسمی و فروتن می دانستند که نزاع واقعی بر سر رد و یا قبول لنینیسم است. رفیق عباس سغانی در غرب قربانی دسیسه رویزیونیستها شد و جان باخت ولی نهضت کمونیستی ایران در قالب "حزب کار ایران (توفان)" به حیات خویش ادامه می دهد و به نشر و تبلیغ مارکسیسم لنینیسم و مبارزه با رویزیونیسم و تروتسکیسم و کائوتسکیسم و همه دشمنان رنگارنگ ضد انقلابی مشغول است.

رفیق قاسمی در این نامه نشان می دهد که تا به چه حد تکیه بر اصول برای کمونیستها ضرورت دارد. آن کس که از اصول دست بکشد در عرصه مبارزه ماندگار نیست. رفقا قاسمی و فروتن نه تنها زیر بار دروغهای خروشچف نرفتند بلکه حاضر نیز نشدند بخاطر منافع امپریالیسم شوروی از منافع مردم ایران و انقلاب ایران چشم ببوشند. آنها راه قهر امیز انقلاب را در مقابل راه مسالمت امیز انقلاب قرار دادند و در زمانیکه حزب توده ایران در پی ایجاد جبهه واحدی برای مبارزه با دیکتاتوری شاه بود "توفان" از ایجاد "جبهه واحد کارگران و دهقانان به رهبری حزب طبقه کارگر" برای سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم آمریکا در ایران سخن می گفت. "توفان" از تجربه سی ساله دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی لینی استالینی پشتیبانی می نمود،

"توفان" تنها مدافع حزبیت و احیاء حزب طبقه کارگر بود و بارها و بارها اعلام کرده بود که این حزب یعنی عامل آگاه است که بر اسلحه فرمان می راند و نه بر عکس. این سیاست پرولتری است که توسط حزب مبارزه مسلحانه را رهبری می کند و بر عمل نظارت دارد. "توفان" با ماجراجویی و دشمنی با حزبیت با کاستریسم و مارگیلیسم و توپامارونیزم و نظایر به مخالفت برخاست و نشان داد که تئوریهای پوچ عملگرایی طبقه کارگر را به بیراهه برده و سیاست را به دنبال "عمل" می کشاند که پایان آن تنها فاجعه است. عمل بی تئوری میدان را برای جولان دهی رویزیونیستها باز می کند و طبقه کارگر را بدون سپر در مقابل تیرهای زهر آگین رویزیونیستها رها می کند. "عمل" کور و بی مایه است، منبع الهامی برای آموزش انقلابی نیست و از مبارزه قهرآمیز انقلابی که جنبه طبقاتی آن در درجه اول مهم است تنها نبرد تن به تن مسلحانه را می فهمد. "توفان" با معیوب کردن مبارزه قهر آمیز مخالف بود و آنرا بعنوان رویزیونیسم "چپ" افشاء می کرد. ولی همه این ظرفیتهای برای مبارزه در تمام این عرصه ها از آن جهت مقدور بود که "توفان" آموزگاران بزرگی نظیر قاسمی و فروتن داشت که از دانش بیکران مارکسیسم لنینیسم بهره مند بودند و آنرا در درون "توفان" راهنمای تفکر و عمل خود قرار داده بودند.

سند زیر از جمله اسنادی است که حزب ما برای آگاهی جنبش کمونیستی ایران مجددا منتشر می کند تا کمونیستهای ایران از تجارب جنبش کمونیستی ایران آموزش ببینند و درک کنند که این رفقا قاسمی و فروتن و سغانی و امیر خیزی بودند که کمیته مرکزی واقعی حزب توده ایران را تشکیل می دادند و در توان آنها بود از حیثیت حزب توده ایران دفاع کنند و وی را در عرصه عمل کامیاب گردانند. کسانیکه بنام بردیای دروغین رهبری حزب توده ایران را تصاحب کردند و به گذشته پر افتخار حزب ما صدمات فراوان وارد نمودند آنچنان بی اعتبار و مورد نفرت عمومی اند که تمامی آب دریاها نیز برای پاکشویی آنها کفایت نخواهد کرد. بیک نمونه از دروغهای رهبری غاصب حزب توده ایران در

سند زیر توجه نمایند.

رفیق عزیز!

نامه ات رسید. مسرور و سپاسگزار شدم. سپاسگزار شدم زیرا که بازخواست از رفیق در باره زندگی اجتماعی - اگر چه آمیخته به پرخاش و اعتراض باشد - کاری رفیقانه است نشانه یکرنگی است، دلیل حقیقت جوئی است. اگر گردانندگان رهبری حزب توده ایران جریان امور را آنطور که هست منعکس میساختند، اگر در اسناد حزبی دست نمیزدند، اگر نظریات ما را - که بنابر ادعای آنها سراپا نادرست است- در دسترس رفقای حزبی و مردم ایران میگذاشتند شما و برخی دیگر از رفقای حقیقت جو از پرسش ها و کندوقاهاى خصوصی بی نیاز بودید. ولی متأسفانه گردانندگان دستگاه رهبری حزب توده ایران به انواع شیوه... ادامه در صفحه ۳

## سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

## واقعیت چیست ...

های غیر حزبی توسل جسته اند تا آنکه رفقای حزبی و مردم ایران را از توجه به واقعیت امور بازدارند. یکی از این شیوه ها استفاده از کلیه احساسات زشت و زیبای افراد برای برافروختن آتش تعصب کورکورانه است. کسانی که حزب توده ایران را در زیر بار سنگین گناهان اپورتونیست خویش بخفکان انداخته اند ناگهان برپای جسته و متشنجانه فریاد "واحزاب" میکشند: "مردم بدوید که موجودیت حزب توده ایران در خطر است". آنها مانند هر طبقه حاکمه میرنده که مرگ خویش را با مرگ جامعه و بلکه با مرگ کاینات اشتباه میکند موجودیت اجتماعی خویش را با موجودیت حزب توده ایران متشبه میگردانند. آنها میکوشند مغزها را به سکون و مشت ها را به حرکت در آورند. آنها رفقای حزبی و مردم را به تالان انقلابیون برمیانگیزند. "ایزوله کردن" مارکسیستها - لنینیستها یکی از شعارهای آنهاست و هدفش بازداشتن رفقای حزبی و مردم از تماس با حقیقت است.

... از اینجهت وقتی که تو از دام این چشم بندی ها قدم بیرون میگذاری و بر خلاف دستور گردانندگان رهبری توده ایران بجستجوی حقیقت برمیخیزی و میخواهی در باره رفقای متصفانه داوری کنی این امر مایه سرور و سپاسگزاری است.

اینک میردازیم به مسائلی که مطرح کرده ای.

۱- گردانندگان رهبری حزب توده ایران با کوس و دهل جار میکشند که نظریات مخالفان اصولی آنها همان نظریات حزب کمونیست چین است، از خود این مخالفان نیست.

مگر مارکسیست ها - لنینیست های حزب توده ایران چه میگویند که از خودشان نیست و از دیگران است؟

آنها میگویند: در شرایط کنونی کشور ما انقلاب ایران نمیتواند از راه مسالمت آمیز به پیروزی برسد. راه پیروزی انقلاب ایران راه غیر مسالمت آمیز است. رهبری کنونی حزب توده ایران که خلق را براه مسالمت آمیز امیدوار میسازد به انقلاب ایران پشت پا میزند.

رهبری حزب توده ایران که مدعی است که هر شعاری "هر قدر هم از لحاظ نهضت بین المللی کارگری و مبارزه خلفها علیه امپریالیسم با اهمیت باشد" باید تابع سیاست همزیستی مسالمت آمیز گردد حق ملت ایران را در توسل به انقلاب نفی میکند. برای ملت ما هیچ وظیفه ای بالاتر و والاتر از مبارزه با امپریالیسم و تقویت نهضت کارگری در عرصه ایران و جهان و تامین آزادی و استقلال ایران نیست. رهبری حزب توده ایران با این "موضع بین المللی" خود پرچم مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک را از دست می افکند.

اینکه رهبری کنونی حزب توده ایران معتقد است که استقرار حکومت دموکراتیک ملی با وجود سلطنت منافات ندارد از لحاظ تئوریک نادرست و از لحاظ پراتیک گذشتی است نسبت به محمد رضا شاه. تکیه بر روی "جنبه های مثبت عینی" اقدامات محمد رضا شاه کمکی است به نقشه های استعمار نوین که در ایران بدست محمد رضا شاه

عملی میشود.

نتیجه آن اغفال ملت ایران، ترمز کردن نیروهای انقلابی و تثبیت رژیم کنونی است. خلق ایران خلقی است با سابقه درخشان فرهنگی و انقلابی. کشور ایران کشوری است با ثروت بیکران طبیعی، نیروی عمده در انقلاب ایران و ساختمان دموکراتیک و سوسیالیستی ایران خلق ماست. هر عامل خارجی فقط نقش کمکی دارد. در انقلاب ایران و ساختمان دموکراتیک و سوسیالیستی ایران بطور عمده باید بر خلق ایران تکیه کرد. وظیفه انترناسیونالیستی ما نیز حکم میکند که در حلقه خلقهای جهان "یار شاطر باشیم و نه بار خاطر".

آیا این احکام نتیجه انطباق حقایق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط کنکرت ایران نیست؟ آیا این احکام از تجارب نهضت کمونیستی و جنبش نجات بخش ملی سرچشمه نمیگیرد؟ مسئله راه انقلاب ایران (مسالمت آمیز یا غیر مسالمت آمیز) از نخستین سالها در حزب کمونیست ایران مطرح بوده و بر سر آن مبارزه شده است. در آن روزگار هم کسانی بودند که از راه مسالمت آمیز انقلاب ایران دم میزدند ولی شعاری که در حزب کمونیست ایران پیروز شد شعار راه غیر مسالمت آمیز انقلاب بود.

در تزه های مصوب کنگره دوم حزب کمونیست ایران (۱۳۰۶) چنین میخوانیم:

"درس و تجربه سیاسی که از مسئله کودتای رضا خان گرفته میشود عبارت از آن است که این کودتا و مخصوصا رژیم سیاسی که بعد از آن برقرار گردیده هر تصور واهی را راجع بامکان یک ترقی صلح آمیز مبارزه طبقاتی در ایران برطرف نموده است."

آیا تجارب تاریخ بیست و چند ساله اخیر ایران، و از آن جمله کشتار نهضت دموکراتیک آذربایجان در سال ۱۳۲۶، غیر قانونی شدن احزاب و سازمانهای سیاسی دموکراتیک و ملی و همچنین اتحادیه های کارگری، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و رژیم ترور و اختناق زائیده آن، ناکامیهای کوششهای مکرر در احیاء سازمانهای دموکراتیک مسالمت جو، همه بر تائید حکم کنگره دوم حزب کمونیست ایران دلالت نمیکند؟ تزد دیگر از مصوبات کنگره دوم حزب کمونیست ایران میگوید:

"فقط آن انقلاب ملی که بتواند با اصول سلطنت بازی خاتمه دهد میتواند توده زحمتکش ایران را در شاهراه آزادی و استقلال داخل نماید."

آیا سرگذشت چهل سال اخیر ایران نافی این حکم است یا موید آن؟ آیا ما این تائید را از تاریخ ایران بدست آورده ایم یا از "دستورات" حزب کمونیست چین؟

اعضای سابقه دار حزب توده ایران میدانند که بحث بر سر راه انقلاب ایران بحث امروزی نیست. از همان سالهایی که حزب کمونیست فرانسه و انگلستان انتخاب چنین راهی را برای کشورهای خود و نظائر آنها مطرح کردند این امر در حزب توده ایران بحث جالبی برانگیخت. ولی رهبری حزب نتوانست بحث ها را راهنمایی کند و به نتجه مشخص، برساند، چه ادعای

کنگو و غیره) روی داد که حل مسئله راه انقلاب را در دستور کلیه احزاب کمونیست و کارگری کشورهای آسیا، افریقا و آمریکای لاتین گذاشت. پیکار تئوریک عظیمی در میان کمونیستهای جهان در گرفت. در درون رهبری حزب توده ایران بموازی و تحت تاثیر آن حوادث و این پیکار نوساناتی بوقوع پیوست و سرانجام به دو موضع گیری متضاد انجامید: موضعگیری برای راه مسالمت آمیز انقلاب و موضعگیری برای قهرآمیز انقلاب. مارکسیستها - لنینیستهای ایران در موضع اخیر جای دارند. کسانی که این پروسه را درک نمیکند و یا نادیده میگیرند و در برابر مارکسیستها - لنینیستهای ایران به پرتاب اتهام اکتفا میورزند بر غرض و کوه نظری خویش گواهی میدهند.

مارکسیستها - لنینیستهای حزب توده ایران میگویند که هر حزب طبقه کارگر باید مستقل باشد، با فکر خود تصمیم بگیرد و با نیروی خود عمل کند. هیچ حزبی هر قدر با اتوریته باشد نمیتواند بر پله ای بالاتر از احزاب دیگر بنشیند. این اصل از مبانی مارکسیسم - لنینیسم سرچشمه میگیرد. اختراع این یا آن حزب نیست، اعلامیه مسکو (بامضای ۸۱ حزب برادر) مراجعه کن که تصریح میکند:

"تمام احزاب مارکسیستی - لنینیستی دارای استقلال و حقوق مساوی میباشند، سیاست خود را برپایه شرایط کنکرت کشورهای خود و با راهنما قراردادن اصول مارکسیسم - لنینیسم تنظیم مینمایند"

رهبری کنونی حزب توده ایران نیز ظاهرا این اصل را قبول دارد ولی همینکه مارکسیست ها - لنینیست ها می خواهند سیاست حزب توده ایران را "برپایه شرایط کنکرت کشور خود" طرح ریزی کنند باران اتهاماتی نظیر ناسیونالیست، دگماتیک و "چینی" بر سر آنها میبارد.

گاهی برخی از دوستان گرامی توصیه میکنند که خوبست ما برای رهائی از اتهامات رهبری کنونی حزب توده ایران اصولا از هیچ حزب کمونیست دیگر نام نبریم، به مسائل مورد اختلاف در جنبش کمونیستی جهانی نپردازیم و فقط از مسایل ایران صحبت کنیم. نخست باید گفت این دوستان از خصوصیات اتهام گران بیخبرند و توجه ندارند که در هیچ حالتی از دست و زبان ایان در امان نمیتوان بود. دیگر اینکه مارکسیسم - لنینیسم علم است و دارای قوانین جهانشمول. تئوریهای انقلابی ما محصول تجارب نهضت

پرولتاریائی در سراسر جهان است.

کمونیست ها انترناسیونالیست اند. طرفدار انقلاب جهانی اند. کمونیست ها عقیده دارند که بدون تئوری انقلابی نمیتوان جنبش انقلابی داشت. مارکس به آنها چنین آموخته است:

"با اصول سوداگری نکنید. به گذشتههای تئوریک تن در ندهید".

برخورد کمونیست های ایرانی به قوانین عام مارکسیسم - لنینیسم بیدرنگ در برخورد آنها به مسایل مشخص ایران انعکاس میابد. عدول از قوانین عام مارکسیسم ... ادامه در صفحه ۴

صهیونیسم یعنی نژادپرستی، همدست امپریالیسم

## واقعیت چیست ...

– لننیسم عملاً بمعنای عدول از انقلاب ایران و خیانت به آن است. مبارزه برای پاکیزه داشتن مارکسیسم – لننیسم مبارزه ای است برای هموار ساختن راه انقلاب ایران. از اینجهت مارکسیست ها- لننیستهای ایران از یک سو در بحث مسائل مورد اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی فعالانه – نه بدنبال این و آن – شرکت میجویند، و از سوی دیگر سیاست حزب خود را “برپایه شرایط کنکرت کشور خود” با مغز خود طرح ریزی میکنند. این فقط حق و وظیفه آنهاست و نه هیچ حزب “رهبر” دیگر.

۲- مطلب دیگر که به آن اشاره کرده ای اینست که رهبری حزب توده ایران به عمل سه تن از اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران که اعلامیه ای صادر کرده و کلیه اعضای حزب و فاداران به مارکسیسم – لننیسم را به تشکیل سازمان انقلابی فراخوانده اند نام “انشعاب” داده و مدعی شده که عمل آنها بدستور حزب کمونیست چین انجام گرفته است. برای اینکه دقیق تر بتوانم در باره این مطلب توضیح بدهم ذیلاً عین عبارت اعلامیه “کمیته مرکزی حزب توده ایران” را که در شماره دیماه ۱۳۴۴ روزنامه مردم درج گردیده است (و شاید تو فعلاً در جلوی چشم نداشته باشی) نقل میکنم:

“این واقعیت است که عمل انشعابی آنها با دستور صادره از پکن مقارن بوده است. مدتهاست که رهبری حزب کمونیست چین در تدارک ایده ای و سازمانی انشعاب است و سرانجام این نیت بشکل علنی در روزنامه “ژن مین ژیبائو” در تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۹۶۵ (۲۱ آبان ۱۳۴۴) و نیز مجله خونتسی) ضمن سرمقاله ای تحت عنوان “وحدت عمل رهبری جدید حزب کمونیست شوروی” افشاء شده است. از جمله در این مقاله نوشته شده است: “اکنون وظیفه احزاب مارکسیسم – لننیسم عبارت از کشیدن خط روشن تمایز در زمینه سیاسی و سازمانی بین خود و رویزونیستها که به امپریالیسم آمریکا خدمت میکنند” و نیز “برای مارکسیستها- لننیستها راه دیگری باقی نمیماند جز گسستن پیوند با گروههای رویزیونیست. ایجاد وسیله احزاب و سازمانهای انقلابی واقعی مارکسیست – لننیست به امری اجتناب ناپذیر بدل میشود.” موازی همین ایام انشعابیون برای خروج خود از کشور اقامتگاه وارد اقدام شدند و اعلامیه های اول و دوم انشعابی خود را منتشر کردند.”

پیش از آنکه به استدلال ماهوی خود در رد این اتهام پلید بپردازم توجه ترا به این نکته جلب میکنم که نقل قول روزنامه ژن مین ژیبائو را برایت ترجمه میکنم:

“مارکسیستها – لننیستهای عده ای از کشورها از گروه رویزیونیست بریده اند. حزب خود را، سازمانهای مارکسیست – لننیستی خود را ایجاد یا احیاء کرده اند... گروه رهبری احزاب کمونیست این کشورها گوش بفرمان رویزیونیست های خروشچفی است و اعضای این احزاب را مجبور میکند که فقط آنچه را که باب طبع امپریالیستها و مرتجعان است و یا آنچه را که آنان بدیده اغماض مینگردند انجام دهند و از آنچه که

مایه نگرانی و ترس آنان است خود داری ورزند. کسانیکه اینطور عمل نمیکندنند مورد حمله قرار گرفته، به مجازات رسیده و اخراج شده اند. در چنین وضعی راهی دیگر برای مارکسیست – لننیست ها نمیماند مگر آنکه از گروه رهبری رویزیونیست ببرند. در چنین وضعی ایجاد و توسعه احزاب و سازمانهای انقلابی اصیل مارکسیست – لننیستی بصورت امری اجتناب ناپذیر در می آید” (تکیه روی کلمات از مترجم است).

“کمیته مرکزی حزب توده ایران” مدعی است که این پاراگراف دستوری است به مارکسیست – لننیست ها که از گروههای رهبری رویزیونیست ببرند و ما از این دستور پیروی کرده ایم. اما اولاً آیا این حکم که مارکسیستها – لننیستها باید از اپورتونیستها ببرند بدعتی است که حزب کمونیست چین آورده است؟ این حکم از روز آفرینش سازمانهای مارکسیستی- لننیستی برقرار بوده است. برای نمونه میتوان “شرایط پذیرش به انترناسیونال کمونیستی” را که لنین در ژوئیه ۱۹۲۰ تنظیم کرد در نظر آورد. لنین در ماده ۷ مینویسد:

“احزابی که خواهان پیوستن به انترناسیونال کمونیستی هستند موظف اند به قبول ضرورت جدائی کامل و مطلق از رفرمیسم “سانتر” سیاسی، موظف اند به تبلیغ این جدائی در وسیعترین محافل اعضای حزب. بدون اینکار، سیاست کمونیستی پیگیر غیر ممکن است. انترناسیونال کمونیستی بدون هیچ قید و شرط و بشیوه اولتیماتوم میطلبد که این جدائی در کوتاه ترین مدت عملی گردد” (لنین جاد ۳۱ ص. ۱۸۴- تکیه روی کلمات از مترجم است).

در فوریه ۱۹۱۶ لنین از اپوزیسیون فرانسه خواست که نه فقط از سوسیال شونیستها که دارند از اعتبار میافتند ببرند بلکه از عناصر سانتریست، هواداران لنگه که نقش تاریخی آنها در فریب توده هاست نیز ببرند. اینها فقط از آن جهت بدنبال توده ها به سمت چپ میروند که توده ها را بسمت راست بیاورند. لنین از مراهیم و بورژرژ انتقاد میکرد که “پیش از همه از انشعاب میترسند” (کتاب “زائیده آتش” نوشته ژان فرویل ۱۹۶۰ ص. ۸۰).

اینک با این حکم صریح لنین چگونه میتوان مارکسیست ها – لننیست های حزب توده ایران را که از رهبری اپورتونیست و غیر انقلابی آن جدا شده اند به پیروی از “دستور” حزب کمونیست چین متهم ساخت؟ گناهی که اپورتونیست ها میتوانند برای حزب کمونیست چین قائل شوند اینست که نگذاشتند آنان این حکم لنینی را در زیر گرد و خاک تبلیغات دروغین بپوشانند. گناه ما نیز همین حدود است.

ثانیاً – از تشکیل احزاب مارکسیستی – لننیستی و جدائی آنها از رهبری رویزیونیستی در یک سلسله از کشورها مانند برزیل، بلژیک، استرالیا، نیوزلاند و غیره سالی چند میگذرد. جدائی توده حزبی از رهبری حزب توده ایران نیز دیری است که آغاز شده است. نشریات عیدیه ای که از دو سال پیش به این طرف در خارج از مهاجرت

انتشار یافته است و یک سلسله از فعالیت های دیگر گواه این امر است. اعلامیه عده ای از اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران که وفاداری به مارکسیسم – لننیسم را به تشکل فراخوانده اند گام نخستین در راه جدائی توده حزبی از رهبری نیست. پس چگونه میتوان امر جدا شدن از رهبری را ناشی از “دستور” سرمقاله ۱۱ نوامبر ۱۹۶۵ روزنامه ژن مین ژیبائو دانست؟

ثالثاً – بدون آنکه لازم باشد کلیه اقدامات رفقای سه گانه کمیته مرکزی را در راه تشکل مارکسیست ها – لننیست های ایران از نخستین روز شروع مورد مطالعه قرار دهیم مراجعه بهمان اسنادی که “اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران” به آنها اشاره کرده برای رد ادعای تقارن این اقدامات با سرمقاله ۱۱ نوامبر ۱۹۶۵ ژن مین ژیبائو کافی است:

تاریخ انتشار اعلامیه رفقای سه گانه مبنی بر لزوم جدائی از رهبری غیر انقلابی و اپورتونیستی حزب توده ایران لاقلاً مقدم بر ۱۵ سپتامبر است نامه آنها به اعضای “بورو” بمنظور افشاء یک توطئه ناجوانمردانه و اعلام اینکه “ما تصمیمات پلنوم یازدهم را و از آن جمله اخراج دو تن از رفقای کمیته مرکزی و انتخاب شما سه نفر را بعنوان بوروی کمیته مرکزی مخدوش و از درجه اعتبار ساقط میدانیم. ما برای احیای سنن انقلابی حزب توده ایران و پیروزی آرمانهای آن مبارزه خواهیم کرد” مورخ ۷ اکتبر ۱۹۶۵، نامه آنها به حزب برادر برای پیوستن بمبارزان حزبی در خارج از مهاجرت مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۶۵.

حالا چگونه میتوان این تاریخ ها را با ۱۱ نوامبر ۱۹۶۵ (تاریخ نگارش سرمقاله ژن مین ژیبائو) مقارن دانست؟ هیچ دلیل “قویتری” – از همین نوع که لافوتنن در قصه گرگ و بره یاد کرده – قادر به اثبات این تقارن نیست. فقط بزور غرض میتوان ۱۵ سپتامبر را با ۱۱ نوامبر مقارن دانست.

نظیر این استدلالات و تقارنات را فقط در ادعانامه های دادستان های ارتش ایران میتوان یافت.

رابعاً- نکته دیگر در اعلامیه “کمیته مرکزی حزب توده ایران” هست که بیش از پیش نشان می دهد نویسندگانش تا چه اندازه بواقعیت بی اعتناء و در سفسطه بی پروا هستند. در اعلامیه مذکور چنین میخوانیم:

“روزنامه هومانیتیه چندی پیش خوب نوشت که پس از مقاله منتشره در روزنامه ژن مین ژیبائو دیگر همه چیز کاملاً روشن است و اگر گروه های کوچکی در فرانسه تشکیل شود معلوم است که چیزی جز عمال پکن نیستند”.

اما جالب توجه است که محافل مارکسیستی – لننیستی در فرانسه مدتها پیش از مقاله ژن مین ژیبائو بوجود آمده و ماهنامه “هومانیتیه نوین” از آغاز سال ۱۹۶۵ بعنوان “ارگان ماهیانه فدراسیون محافل مارکسیستی – لننیستی” رو به انتشار نهاده است. آنوقت روزنامه هومانیتیه از تشکیل گروه های کوچک... ادامه در صفحه ۵

## ماحواهان خروج بی قید و شرط امپریالیست امریکا از کشور عراق هسیم

**واقعیت چیست ...**

”پس از مقاله منتشره در روزنامه ژین مین ژیبائو سخن میگوید!

دیگر همه چیز روشن است ”رهبری حزب توده ایران پس و پیش کردن تاریخ و جستجوی ”تقارن” را از روزنامه ”هومانیته” آموخته است!

۳- نوشته ای که در شماره بهمن ماه روزنامه مردم قطعنامه ای از سازمان حزب توده ایران در چکوسلواکی حاکی از پشتیبانی از رهبری و تأیید اخراج سه تن از رفقای کمیته مرکزی درج گردیده و این قطعنامه با مقدمه چاپ اول اعلامیه رفقای مذکور که سازمان حزب در چکوسلواکی را در جهت مخالف رهبری قلمداد کرده است منافات دارد. گویا برای تو این بدگمانی حاصل شده است که ماهم مانند رهبری کنونی حزب توده ایران از اشاعه اخبار نادرست پروائی نداریم.

واقعیت اینست که آنروز که ناشرین اعلامیه رفقای سه گانه کمیته مرکزی، سازمان حزبی در چکوسلواکی را در گرایش جدائی از رهبری حزب اعلام داشتند ادعایشان بر قطعنامه خود آن سازمان متکی بود. جلسه همگانی سازمان حزب توده ایران در چکوسلواکی در فوریه ۱۹۶۵ قطعنامه ای به اتفاق آراء تصویب کرد که ماده ۲ آن چنین است:

”جریان پلنوم یازدهم و نتایج حاصله از آن بار دیگر ثابت میکند که کمیته مرکزی حزب توده ایران با ترکیب فعلی آن قادر به رهبری جنبش نجاتبخش خلقهای ایران نیست. جریان پلنوم اخیر نشاندهنده آشکار این واقعیت تلخ است که بحران در رهبری به اوج خود رسیده است”

و ماده ۱۰ آن چنین است،

”موضع ویژه دو تن از رفقای اعضای کمیته مرکزی (رفقا قاسمی و فروتن) در مسئله موضع بین المللی حزب برای ما روشن است. ولی با توجه به مفاد تقدیمی بوروی موقت به پلنوم در باره این دو رفیق و اعلام صریح آنان داور بر اینکه تابع تصمیمات کمیته مرکزی خواهند بود رای اولیه اکثریت کمیته مرکزی را که در باره آنان داده شده درست میدانیم اخراج آنان را عملی نادرست می شماریم. در عین حال استفاده از شیوه مردود و غیر حزبی ارباب و تهدید را که از طرف گروهی از اعضای کمیته مرکزی برای تغییر دادن رای دیگران در پلنوم بکار برده شده و بوسیله آن شرکت کنندگان در پلنوم را تحت فشار قرار داده اند شدیداً محکوم و تقبیح میکنیم. همچنین عمل آن عده از اعضای کمیته مرکزی را که بر اثر این فشار تسلیم شده و رای خود را تغییر داده اند تقبیح مینمایم.”

و ماده ۱۱ می گوید که اگر رهبری حزب توده ایران در اجرای مفاد قطعنامه قدم بر ندارد،

”سازمان چکوسلواکی بعنوان یک سازمان حزب توده ایران وظیفه حزبی و میهنی خود میداند که با توجه به مصالح حزب و جنبش مردم ایران تصمیمات جدی اتخاذ نموده و از تصمیمات خود احزاب برادر و سازمانهای حزب توده ایران را آگاه سازد.”

چنانچه گفتیم کلیه این مواد به اتفاق آراء در جلسه همگانی سازمان حزبی در چکوسلواکی مورخ فوریه ۱۹۶۵ بتصویب رسیده است. پس اگر کسانی در آن زمان سازمان حزب توده ایران در چکوسلواکی را در گرایش جدائی از رهبری دانسته اند به اتکاء واقعیت سخن گفته اند. حالا اگر سازمان مذکور قطعنامه دیگری در جهت مخالف قطعنامه نخستین صادر میکند و از تقبیح رهبری به تحسین رهبری میپرداخت این امر نمیتواند واقعیت قطعنامه نخستین را منتفی سازد ولی میتواند و باید تامل هر عضو حزب را برانگیزد که چگونه و چرا یک سازمان حزبی از آن پهلو به این پهلو غلطیده است. قطعنامه فوریه ۱۹۶۵ صراحت دارد که کمیته مرکزی حزب

توده ایران ”قادر به رهبری جنبش نجات بخش خلقهای ایران نیست” قطعنامه مذکور همچنین صراحت دارد که در پلنوم یازدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران عده ای از ”شیوه مردود غیر حزبی ارباب و تهدید” استفاده کرده عده دیگر را به تغییر رای خود واداشته و از این راه دو تن از اعضای کمیته مرکزی را بعلت داشتن خط مشی معین از کمیته مرکزی اخراج کرده اند. بنا بتصریح قطعنامه، اکثریتی که پس از اعمال فشار و تغییر آراء بوجود آمد مرکب از دو دسته بود یکی آنها که اعمال فشار کردند و دیگر آنها که اعمال فشار را پذیرفتند. و آنگاه قطعنامه این دودسته را محکوم و تقبیح میکند. این خلاصه مواد سه گانه قطعنامه است. و اینک از امضاء کنندگان قطعنامه باید پرسید اگر کسانی از چنین رهبری ببرند و به توده حزبی روی آورند مرتکب انشعاب شده و ”منافی منافع و مصالح نهضت کارگری و ملت ایران” عمل کرده اند؟ آیا در درون سازمانی که ”شیوه مردود غیر حزبی ارباب و تهدید” حتی در دستگاه مرکزیش متداول است میتوان از مبارزه اصولی نتیجه گرفت! از چه وقت به مارکسیست ها اجازه داده شده است که در سازمانی که مهمترین تصمیماتش و از جمله تصمیم مربوط به خط مشی اش بر ارباب و تهدید است شرکت جویند و یا چشم امید به آن داشته باشند؟

اینها مطالب نیست که رفقای سازمان حزبی چکوسلواکی ندانند. ولی متأسفانه همان ”شیوه مردود غیر حزبی ارباب و تهدید” که در پلنوم یازدهم کمیته مرکزی کار کرد در سازمان حزبی چکوسلواکی نیز کار خود را کرده است. تو که با رهبری حزب توده ایران پیوندی داری از آنها بخواه که جرات داشته باشند و هر دو قطعنامه (یکی مورخ فوریه ۱۹۶۵ و دیگر مورخ ژانویه ۱۹۶۶) را با هم منتشر سازند و بگذارند خود خوانندگان دآوری کنند که آیا رهبری حزب توده ایران از شیوه ”آزموده” ارباب و تهدید استفاده کرده است یا نه.

در پایان این بخش لازم است تذکر دهم که شیوه ”زور” همیشه برای رهبری کنونی حزب توده ایران وافی بمقصود نیست و در اینصورت آنرا با شیوه ”دروغ” تقویت میکند. بسیاری از این ”اتفاق آراء ها” که در نشریات رهبری از آن نام

برده میشود حتی از لحاظ ظاهر نیز موجود نیست و آنچه که آنها را ایجاب میکند یک دروغ بزرگ است. برای نمونه میتوان سازمان حزب توده ایران را در شهری که خود در آن هستم مثال بیاورم. در این سازمان سه نفر به قطعنامه اخراج رفقای سه گانه از کمیته مرکزی رای ندادند و بهمین مناسبت طی تشریفات مقتضی از ”حزب” اخراج شدند. ولی رهبری حزب توده ایران در همه جا چنین مینماید که گویا تصویب قطعنامه مذکور در این شهر به اتفاق آراء صورت گرفته است. بنابراین از تو - که میدانم از ”زور” باک نداری - خواهش دارم اسناد این رهبری را با دقت مطالعه کن و بتحقیق واقعیت بپرداز تا به دام ”دروغ” گرفتار نبائی.

۴- نوشته ای که رفقای که کشور برادر را ترک گفته اند چرا اینکار را بدون اطلاع و موافقت حزب برادر انجام داده اند. حزب برادر با پیشنهاد این رفقا مبنی بر خروج از کشور موافق بود ولی اینان معلوم نیست به چه دلیل به انتخاب راه دیگر دست زدند و موجب گله حزب برادر و پیش آمدهای اجتناب ناپذیر دیگر گردیدند.

این قضاوت تو مبتنی بر شایعات خلاف واقع رهبری حزب توده است و چون در اینجا پای برادر بمیان کشیده شده کار توضیح بر من دشوار میگردد. بطور کلی این یکی از شیوه های ناپسند رهبری حزب توده است که در هر امر مهمی بنحوی از انحاء حساب خود را با حساب این یا آن حزب برادر بهم میآمیزد تا هم مخالفان خود را در محذور بگذارد و هم جان پناهی برای خویش بسازد. همینکه مسائل تئوریک پیش میآید به دامن آن حزب برادر میگریزد و از آنجا تیرهای زهرآلود اتهام بما میپرتابد و همینکه مسئله خروج از کشور برادر مطرح میشود از بام این حزب برادر بر سر و روی ما لجن میریزد. متأسفانه برخی از احزاب برادر به این تاکتیک موزیانه توجه ندارند. در مورد حاضر وضع چنین است:

رفقای از کمیته مرکزی که با خط مشی غیر انقلابی کمیته مرکزی مخالفند در ۱۸ اکتبر نامه ای به حزب برادر نوشته طی یک سلسله استدلالات متذکر گردیدند که آنها ”هرگونه ارتباط خود را با سازمان مهاجرت حزبی و رهبری آن قطع نموده اند” و تقاضا دارند که به رفقای خارج از مهاجرت بپیوندند. معذالک حزب برادر تقاضای رفقای مذکور را با ”بوروی کمیته مرکزی در میان نهاد و پس از مشاوره با بوروی در تاریخ ۹ نوامبر با رفقای مذکور در باره تقاضای آنها بمذاکره پرداخت. در این مذاکره به رفقای مذکور ابلاغ شد که حزب برادر نمیتواند بدون موافقت قبلی ”بوروی کمیته مرکزی حزب توده ایران” با تقاضای آنها موافقت کند. بیش از دو ساعت بر سر این نظریه بحث شد ولی کوشش رفقای مذکور برای تغییر آن بجائی نرسید. معذالک امید میرفت که شاید پس از آنکه استدلالات رفقای مذکور در مقالات بالاتر حزب برادر مطرح شود تا حدی موثر افتد و از اینجهت رفقای مذکور در انتظار جواب نامه ای بسر میبردند. متأسفانه جریان... ادامه در صفحه ۶

**مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست**

**واقعیت چیست ...**

امور نشان داد که این امید بیهوده بوده است. "بوری کمیته مرکزی" که از طریق حزب برادر از تقاضای رفقای مذکور آگاهی یافته بود پس از مذاکره با حزب برادر نامه ای به آنها نوشت و در آنجا مخالفت مطلق خود را با خروج آنها از مهاجرت اعلام داشت در این نامه که ظاهراً در ۲۰ نوامبر نوشته شده و در ۲۵ نوامبر به پست داده شده و بدست رفقای مذکور رسیده است چنین میخوانیم:

"تذکر این نکته را یکبار برای همیشه لازم میدانند که در شرایط کنونی و با توجه به مسئولیتی که رهبری حزب در مورد حفظ امنیت اعضاء حزب و عموم پناهندگان سیاسی دارد، بهبیوجه نمیتواند با عزیمت شما به کشورهای باختری موافقت داشته باشد."

ملاحظه میکنی که مضمون این نامه "بورو" بکلی بی چون و چرا و بی برو برگرد است: یکبار برای همیشه متذکر میگردد که بهبیوجه نمیتواند موافقت داشته باشد. پس روز ۲۵ نوامبر جریان امر کاملاً روشن بود. حزب برادر در صورتی که با خروج رفقا موافقت دارد که "بورو" موافق باشد، اما "بورو" بهبیوجه نمیتواند موافق باشد و بنابراین امکان خروج رفقا با اجازه حزب برادر منتفی است. از این جهت رفقای مذکور بناچار مستقلاً دست بکار شدند و یک هفته بعد یعنی در روز ۲ دسامبر عمل کردند. ولی "بورو کمیته مرکزی" یکی دو هفته پس از ۲ دسامبر اعلامیه ای داده و طی جملات پیچاپیچی مدعی شده که با خروج رفقای مذکور موافقت کرده است، منتها "ار آنجا که این رفقا حزب را متهم کرده بودند که گویا میخواهد آنها را از کشور اقامتگاهشان خارج سازد و تحویل دشمن دهد برای آنکه این اتهام فبیح وارد نشود حزب در عین اعلام موافقت خود با خروج این افراد متذکر شد که آنها داوطلبانه بودن این خروج را تصریح کنند." ساختگی بودن این مطلب کاملاً آشکار است ... زیرا اصولاً طرح این مرافعه بر اساس داوطلبی رفقای مذکور برای خروج از مهاجرت و نامه نویسی آنها در این زمینه صورت گرفته بود و اگر چنین داوطلبی و چنین نامه ای در میان نبود اصولاً موافقت یا مخالفت "بورو" لازم نمیآمد.

"بوری کمیته مرکزی" در تشبیهات خود برای ممانعت از خروج رفقا مسئولیت بزرگی از لحاظ حزبی، اخلاقی و قانونی بردوش دارد و اینک میکوشد بکمک تحریف واقعیت ها این بار را سبک کند. میتوان توضیحات دیگری نیز اضافه کرد. ولی تصور میکنم نیازی نباشد. دیگر بنقل چند سطر از نامه ای که رفقای مورد نظر در ۲ دسامبر ۱۹۶۵ به حزب برادر نوشته اند قناعت میورزم.

"مبارزه ما مبارزه ای است در درون حزب ما هدف این مبارزه بیرون کشیدن حزب از ناتوانی و بحران کنونی و انداختن آن در شاهراه مبارزه انقلابی بخاطر رهائی خلقهای ایران از زیر فشار امپریالیسم است. مبارزه درون حزبی یک پدیده

اتفاقی نیست. یک امر ضروری است. بدون آن تکامل حزب مفهومی پیدا نمیکند. بنابراین نه تنها نباید جلوی آنرا گرفت بلکه باید بدان میدان داد. اصل عدم مداخله در امور احزاب برادر نیز ایجاب میکند راه کسانیکه برای حراست مصالح حیاتی حزب خود مبارزه میکنند از طرف هیچیک از احزاب برادر سد نشود، بدیهی است که مبارزه درون حزبی اشکال گوناگون دارد. شکلی که ما بدان دست زده ایم در تاریخ جنبش کمونیستی بیسابقه نیست. تجربه نشان داده که در شرایط کنکرت حزب ما برای بیرون آوردن حزب از بحران کنونی جز توسل به این شکل راه دیگری نیست. تعیین شکل مبارزه درون حزبی با خود اعضاء حزب است. هیچ شکلی را از خارج نمیتوان بدان تحمیل نمود."

از تو توقع رقیفانه دارم که اگر باز در این زمینه مطالب ناروشتی هست با من در میان بگذاری.

با درود رقیفانه

احمد قاسمی

۲۴ مارس ۱۹۶۶

**اتحاد زحمتکشان ...**

مگه نه اینکه برای له شدن اوامده دنیا سرونشش اینو می گه، اینا سهم این دنیاشه

سهم کارگر فقط به لقمه بخور نمیره کارگر نباید هیچوقت بخوره، بریزه، بیاشه

خیلی ناراحته، می تونه بره هری والا اگه اعتراض کنه، پاپوشی کنده توی پاشه

حالا هی بره بیاد داد بزنه وکیل بگیره اصل مطلب اینه که مدیره کیف پول باهاش

همه قانون و با تبصره هاش می خره سنار یعنی هر ددی که داری عزیزم دلار دواشه

کارگر یعنی غریبی بی پناه و تک و تنها مگر اینکه خودش بیاد و عضو سندیکا شه

اتحاد سندیکائی براش اعتبار میاره جوری که می تونه احساس کنه که دنیا باهاش

وقتی سندیکا به قدرت برسه مفهوش اینه بعد از این نوبت آقای مدیره سر به راه شه

کاش به جای کارگر می پرسیدن سندیکا چیه؟ سندیکا برای خوب زندگی کردن، به تلاشه

قدر این تلاشو باید بدویم دعوها بسه بعد از این نمی داریم یک نفرم از ما جداشه

دیگه این شعرم ادامه نمی دم آخه می ترسم مثل جر و بحثامون کش بیاد و بی محتواشه

"د.ن."

\*\*\*\*

**مسائل پشت ...**

وقایع اخیر که به کودتای محمود عباس علیه نمایندگان منتخب مردم فلسطین منجر شد ادامه همان سیاست اشغال کشور فلسطین و به اسارت گرفتن این مردم است. در همین گذشته نزدیک صهیونیستها و امپریالیستها در بوقهای تبلیغاتی خویش می دمیدند که اسرائیل حاضر نیست با سازمان فتح به مذاکره پردازد، زیرا آنها رشوه خوار و دزد بوده و نماینده **منتخب مردم فلسطین** نیستند. آنها به همین بهانه از مذاکره با یاسر عرفات تا زمانی که زنده بود طفره می رفتند. با فشار جهانی قرار شد تحت نظارت جهانی برای نخستین بار در یک سال و نیم پیش در سرزمین اشغالی فلسطین یک انتخابات آزاد با شرکت نظریات گوناگون سیاسی بعمل آید و مردم **فلسطین بتوانند آزادانه اراده خویش را به کرسی بنشانند**. این انتخابات زیر نظر ناظرین جهانی در **منتهی صحت و درستی** به انجام رسید و اکثریت **شکونده مردم فلسطین توانستند اراده آزاد خویش را در انتخاب سازمان حماس به نمایش بگذارند**.

سازمان فتح با آن سابقه درخشان مبارزه انقلابی به مقدار ناچیزی رای دست یافت که برای وی جز سرشکستگی ثمره ای نداشت. روشن بود که دولت آینده فلسطین باید از طرف نمایندگان اکثریت مردم فلسطین یعنی حماس تعیین شود. اسماعیل هنیه رهبر دولت فلسطین آماده بود حتی علیرغم دارا بودن اکثریت بیک دولت ائتلافی تن در دهد که اقلیت مستبد محمود عباس زیر بار آن نمی رفت. امپریالیستهای آمریکا، اروپا و صهیونیستها که تا دیروز سنگ دموکراسی و انتخابات آزاد را به سینه می زدند از برسمیت شناختن دولت قانونی و منتخب مردم فلسطین نه تنها سرباز زدند، بلکه آنها را از نظر مالی و غذایی و آمد و رفت در محاصره و مضیقه شدید قرار دادند، عوارض گمرکی و مالیاتی آنها را راهزانه و مغایر همه موازین حقوقی و انسانی جهانی مصادره کردند و گفتند برای "ادب" کردن مردم فلسطین، باید داس مرگ را عزرائیل وار بر بالای سرشان بحرکت در آورد و به آنها آنقدر گرسنگی داد تا رای خویش را پس بگیرند و در مقابل صهیونیسم سجده کرده طلب آمرزش نمایند. محمود عباس در این عبادت همدست آنها بود. سیاست نخست آنها این بود که فشار را افزایش می دهند، به مردم گرسنگی می دهند، ابزارهای اعمال نفوذ دیپلماتیک را بکار می گیرند، در نوار غزه به آشوب و اغتشاش و ایجاد بی ثباتی دست می زنند و به حمایت از اقلیت ناچیز و مستبد می پردازند و در چنین شرایط، طرح می کنند که باید انتخابات مجدد برگزار شود. روش آنها شانناژ سیاسی و گرسنگی دادن به بیش از یک میلیون انسان بود تا رای خویش را بطور "دموکراتیک" عوض کنند و به کام امپریالیستها سرازیر گردانند. این سیاست در یک انتخابات دموکراتیک و آزاد با شکست کامل روبرو شد. حال دیگر نمی توان فاشیسم صهیونیستها را با نقاب "دموکراتیک" بخورد مردم جهان داد و برای "انتخابات دموکراتیک" ... ادامه در صفحه ۷

# دست امپریالیستها از ایران کوتاه باد

## مسائل پشت ...

در اسرائیل هلهله کرد. دوران این دروغ نیز بسر آمد. امپریالیستهای آمریکا همین سیاست را در مورد ویتنام اجرا کردند و زمانی که برایشان روشن بود مردم ویتنام در یک انتخابات آزاد آزادی کشورشان را از دست امپریالیستها طلب خواهند کرد به سرزمین آنها تجاوز کردند. تجربه تاریخ در مورد "انتخابات آزاد" در فلسطین تکرار شد و دست امپریالیستها را رو کرد. مردم دیدند که آنهایی که تا دیروز وعده می دادند حکومت دموکراتیک و منتخب مردم فلسطین را به رسمیت خواهند شناخت و با آنها همکاری خواهند کرد در روز روشن بدون احساس شرمندگی با پرونی و گستاخی حیرت آوری زیر وعده های خود زده و فرمان قتل مردم فلسطین را صادر کرده اند. این تهدیدها به مردم فلسطین نشان داد که نباید مانند دارودسته محمود عباس به حقارت تن در داد. تسلیم صهیونیسم شدن مرگ کامل است. آنها آموختند که تنها امکان پیروزی در مقاومت سرسختانه آنهاست. اسماعیل هنیه در کابینه خود وزرای مسیحی و کمونیست را نیز پذیرفت تا اتهامات و تبلیغات صهیونیستها را که مدعی بودند نباید اجازه داد "اسلام سیاسی" در فلسطین بر سر کار آید خنثی سازد ولی صهیونیستها و متحدینشان در عمل نشان دادند که آنها بدنبال حل مسایل فلسطین بنفع مردم فلسطین نیستند. بدنبال نوکری می گردند که اوامر صهیونیستها و امپریالیستها را در منطقه بنحو احسن اجرا کند. آنها بدنبال یک ابله خودفروخته هستند. آنها سپس شروع کردند به جر زدن. آنها اعلام کردند که در شرایط جدید باید انتخابات تجدید شود، انتخابات قبلی علیرغم خالی از اشکال بودنش قبول نیست و نتوانسته افراد مورد نظر ما را انتخاب کند. انتخابات را باید دوباره تکرار کرد تا افراد مورد نظر ما بر سر کار آیند. انسان حقیقتاً از این همه بی شرمی و وقاحت در شگفت می ماند. در همان موقع طرح شد که چنانچه حماس در انتخابات بعدی مجدداً اکثریت قاطع را بدست آورد چه خاکی بر سرمان کنیم. روشن بود که نه تنها کاری از دست آنها ساخته نبود سهل است با پیروزی مجدد و قطعی حماس ابتکار عمل تبلیغاتی را نیز از دست می دادند. تجربه فلسطین نشان داد که تمام تبلیغات امپریالیستها و صهیونیستها و هواداران "جامعه باز" در مورد "دموکراسی" و "انتخابات آزاد" همه و همه حرف مفت است. باد هوست. ابزاری برای اسارت ملتهاست. آزادی و دموکراسی برای امپریالیستها تا آن لحظه ای مورد احترام و قابل استناد است که حرف آنها را تأیید کند و در خدمت سیاست آنها قرار گیرد. در غیر این صورت آنها با تمام قدرت سرکوب می کنند. ما کمونیستها همواره گفته و می گوئیم که **دموکراسی خصلت طبقاتی** است و در رابطه با منافع طبقاتی قابل تفسیر و حمایت است. ادعای آزادیهای بی قید و شرط که فاقد مفهوم طبقاتی است تنها برای فریب مردم است و بر صفحه کاغذ باقی می ماند. تجربه انتخابات آزاد در فلسطین باید برای همه مبارزان راه آزادی طبقه کارگر آموزنده باشد.

پس از کلیه شکستهای امپریالیستها و صهیونیستها در منطقه، آنها مودنیانه تصمیم گرفتند که دارو دسته محمود عباس را برای یک کودتای ضد فلسطینی تقویت و آماده کنند. ضد فلسطینی از این جهت که پیروزی حماس ناشی از ماهیت اسلامی آنها نبود ناشی از این بود که از خواستهای مردم فلسطین دفاع می کردند و حاضر نبودند زیر سند اسارت پیمان "اسلو" را امضاء کنند. برای ایجاد نفاق و برهم زدن کابینه ائتلافی "وحدت ملی" صهیونیستها به تلاش افتادند تا حماس را نابود سازند. روزنامه آلمانی زود دوپچه سایتونگ مورخ ۲۰ تا ۲۱ ماه ژانویه ۲۰۰۷ تحت عنوان "اسرائیل برای فلسطینها پول حواله کرد" نوشت: "اورشلیم- در تلاش برای جان بخشیدن به روند صلح اسرائیل اعلام کرد که به استقبال فلسطینها خواهد رفت. برای نخستین بار بعد از روی کار آمدن حکومت افراطی حماس، اورشلیم در روز جمعه مجدداً پول مالیاتهای فلسطینها را آزاد ساخت. دولت اسرائیل به تشکیلات خودگردان ۷۷ میلیون یورو از درآمدهای گمرکی و مالیاتی که از پرداخت آنها ممانعت می کرد حواله کرد. سخنگوی دولت اسرائیل اعلام کرد: "این پول باید به مصارف انسانی و تقویت محافظین محمود عباس رئیس جمهور فلسطین برسد". (تکیه از ماست-توفان)

همان روزنامه در تاریخ ۱۸ ماه مه ۲۰۰۷ بر ملا کرد که: "برای نخستین بار بعد از توافقنامه بر سر آتش بس در ۶ ماه پیش، نیروی هوایی اسرائیل مجدداً حملاتی را بر ضد حماس آغاز کرد. یکی از موشکها به یک ماشین سواری متعلق به شهرداری در رفاح اصابت کرد که در آن سه کودک به قتل رسیدند. هواپیماها در روز پنجشنبه مرکز نیروهای بسیجی متعلق به حماس را در نوار غزه بمباران کردند که حداقل یک نفر کشته و ۱۵ نفر مجروح شدند. در روز چهارشنبه گذشته در اثر حملات هوایی اسرائیلیها شهر رفاح ۶ نفر اعضاء حماس کشته شده بودند. " همان نشریه می نویسد که اسرائیلیها با تانکهای خویش به قسمت شمالی نوار غزه تجاوز کردند و به سرکوب فلسطینهای افراطی پرداختند. تمام این تلاش صهیونیستها برای اینکه کمکی به محمود عباس بکنند به جانی نرسید و این بود که دوبار عمال محمود عباس به خانه اسماعیل هنیه برای کشتن وی حمله کردند که هر دو بار با شکست روبرو شدند و نقشه صهیونیستی آنها با شکست روبرو گردید. متعاقب آن نیزوهای حماس که اکثریت مردم فلسطین را بدنبال خویش دارند بساط کودتاگران را برچیدند و توطئه خائنانه آنها را عقیم گذارند. اسماعیل هنیه نه تنها هواداران خود را فراخواند از تعقیب هواداران فتح دست بردارند بلکه آنها را نیز بخشید و این در حالی بود که محمود عباس که منتخب مردم فلسطین نیست همه را به کشتار پیروان حماس در ساحل غربی رود اردن فراخواند و سازمانهای هوادار حماس را ممنوع ساخت و استبداد مستی خودفروخته را مستقر ساخت.

در نوار غزه هم اکنون نیروهای مسلح فتح بنام "فتح الیاسر" که هوادار دولت غیر مذهبی بوده و

لانیگ می باشند با انشعاب از سازمان فتح محمود عباس، مجدداً سازمان فتح واقعی را احیاء کرده و به فعالیت برای آزادی فلسطین مشغولند. آنها بخشی از مردم فلسطین اند و کسی در نوار غزه مزاحمتی برای فعالیت آنها تولید نمی کند. آرامش به منطقه نوار غزه بازگشته است و به خرابکاری مامورین امنیتی اسرائیل و محمود عباس خاتمه داده شده است. این دو روش حکومتی ناشی از اتکای حماس به مردم و اتکای محمود عباس به قشری سازشکار، دزد و رشوه خوار همدست اسرائیل است که به قول رهبر فتح الیاسر همه آنها به اسرائیل فرار کرده اند. آنها اعلام داشتند که اگر محمود عباس دچار این توهم است که سوار بر تانکهای اسرائیلی برای فتح نوار غزه خواهد آمد وی را با گلوله بیدار عدم خواهند فرستاد. قشری که هم اکنون حقوق مردم نوار غزه را که شامل عوارض گمرکی و مالیاتی مصادره شده توسط صهیونیسم بود پس از استرداد آن از جانب صهیونیستها بالا می کشد و به مردم فلسطین در نوار غزه پیشیزی هم نمی دهد نامش یاران محمود عباس است. همه ارتجاع جهانی با یاری مرتجعین عرب منطقه تلاش می کنند تا محمود عباس را تقویت کنند. به وی وعده داده اند که زندانیان سیاسی متعلق به سازمان فتح را و نه زندانیان سیاسی بطور کلی را آزاد کنند و وی این ننگ را که مانند تف سربالاست پذیرفته است. برای وی فلسطینی غیر فتح، اسیر و فلسطینی نیست. وی نمی فهمد که هدف این تلاش بیهوده اسرائیل بجان هم انداختن فلسطینی هاست تا از این راه ادامه تجاوز و اشغال خویش را توجیه کند. رسانه های گروهی غرب مستمراً چنین وانمود می سازند که فلسطینها قادر نیستند بین خود امنیت و صلح ایجاد کنند. آنها لایق کشور فلسطین نیستند و باید زیر یوغ صهیونیستها باقی بمانند.

آقای تورستن اشمیدتس مخبر روزنامه زود دوپچه سایتونگ در مقاله ای نوشت که نیروهای حماس به سازمان امنیت محمود عباس حمله کردند و توانستند این سازمان منفور را که با اسرائیلیها همکاری می کرد تسخیر کنند. اسناد بدست آمده که در تلویزیون نوار غزه به نمایش گذارده شد نشان می داد که جلیقه های ضد گلوله، سلاحهای اسرائیلی و وسایل مورد نیاز خودروهای جیب برای مبارزه بر ضد سازمان حماس در اختیار محمود عباس و یارانش از طرف آمریکا و اسرائیل گذارده شده بوده است. مردم خشمگین یکی از نمایندگان عالیرتبه فتح سامیه المدهون را دستگیر کردند و به قتل رساندند و از همکاری سازمان امنیت فتح با دولت اسرائیل پرده برداشتند. آنها محمد دحلان دست راست محمود عباس را که متعلق به سازمان امنیت محمود عباس و فردی مورد نفرت عمومی است و با اسرائیلیها و آمریکائیها همکاری می کند به عنوان "همدست" اسرائیلیها در مناطق اشغالی معرفی کردند. وی برای نجات جان خود و پیوستن به محمود عباس به اسرائیل گریخت.

محمود عباس که فرار... ادامه در صفحه ۸

مسائل پشت ...

## زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

کرده بود برای مردم فریبی دستور داد که در رسانه های جمعی مورد حمایت وی و صهیونیستها شایع سازند که ارادل و اوباش حماس خانه وی و دفتر کار وی و یاسر عرفات را غارت کرده اند. متقابلاً آن در تلویزیون حماس در نوار غزه خانه نه! کاخ آقای محمود عباس را که در دریای فقر مردم فلسطین حکم یک جزیره مملو از الماس را داشت با همه زر و زیور آن به نمایش گذاردند تا معلوم شود محمود عباس دروغ می گوید، تا معلوم شود این رهبر در چه ناز و نعمتی زندگی می کند. محمود عباس که بسیار عصبانی بود و دستش رو شده بود از حماس بعنوان تروریست و قاتل سخن گفت و فرهنگ سیاسی صهیونیستها را تائید کرد. وی به تبلیغات صهیونیستها که گویا حماس یک سازمان تروریستی است صحنه گذارد. واقعا ننگ بر چنین افرادی که نیروی اشغالگر فاشیست را به هموطنان خویش که قربانی تجاوزند ترجیح می دهند. در این مبارزه رو در رو محمود عباس تمامی مشروعیت خویش را از دست داد و به اعتراف همه ناظران سیاسی بر سر محبوبیت خویش قمار کرد که به باخت وی منجر شد.

پس از شکست کودتا پرده جدید نمایشنامه با پیشنهاد دبیرکل بی بته، بی عرضه سازمان ملل متحد آقای بان کی مون آغاز شد مبنی بر اینکه نیروهای حافظ صلح سازمان ملل به نوار غزه اعزام شوند. این پیشنهاد مودیانه که هدفش نجات اسرائیل و محمود عباس است با مخالفت روشن جنبش حماس روبرو شد. آنها بدرستی اعلام کردند که با سربازان سازمان ملل نیز بعنوان قوای اشغالگر خواهند جنگید. حقیقتاً آنها درک درستی در این مبارزه بیرحمانه از خود نشان می دهند.

پس از کودتا دستگاههای تبلیغاتی صهیونیستها و امپریالیستها شروع به کار کردند. حماس را که نماینده اکثریت شکننده مردم فلسطین است و در یک انتخابات آزاد و دموکراتیک به اعتراف همه نظار بین المللی به قدرت رسیده است بنام "کودتاچی" معرفی کردند. حال آنکه اکثریت در قدرت که مردم را به دنبال خود دارد و اگر ده بار هم انتخابات کنند باز از این انتخاباتها پیروزو سربلند بیرون میآید نیازی به کودتا ندارد. دولت در دست آنهاست. حال آنکه کودتا گر کسانی هستند که تن به نتایج انتخابات دموکراتیک نمی دهند و آنچه را که توسط آراء مردم بدست نیاورند قصد دارند با زور و آدمکشی بیاری امپریالیستها و صهیونیستها به کف آورند. کودتا محصول شکست و پایان زندگی سیاسی مثنی فاسد و سازشکار و همدست اسرائیل است. جرج بوش دروغگو به مصداق "آب که از سر گذشت چه یک نی چه صد نی" حتی منکر آن شد که اسماعیل هنیه نماینده منتخب مردم فلسطین است. وی مرتب از محمود عباسی که مردم فلسطین هرگز وی را انتخاب نکرده اند بنام رئیس جمهور منتخب مردم فلسطین سخن راند و می راند توگویی فرق اسماعیل هنیه را با محمود عباس نمی فهمد. توگویی مانند گذشته که رئیس دولت

اسپانیا آقای "انزار" را "انزار" (با انظار اشتباه نشود-توفان) خطاب می کرد مجدداً دچار خرفتی شده باشد. برای جرج بوش دروغگو چه فرق می کند که یک دروغ دیگر نیز به دروغهایش اضافه شود. سایر رهبران امپریالیستها نیز از ترس و بزدلی در محتوی همان حرفهای جرج بوش را تکرار می کنند ولی در شکل بیان مسایل جانب احتیاط را رها نمی کنند. مجلس روسیه دوما، در مصوبه خویش اعلام کرد که اسماعیل هنیه نماینده مردم فلسطین است و این خبر مهم را رسانه های گروهی غرب به راحتی سانسور کرده اند و منتشر نمی کنند تا چنین جلوه دهند که گویا تنها ایران و سوریه و کره شمالی و کوبا و.. از دولت قانونی و منتخب فلسطین حمایت می کنند و "همه جهان" مخالف آنها هستند. تمام ماشین و دستگاه دروغسازی و دروغپراکنی امپریالیستها بکار افتاده است تا تدارک یک جنایت جدید ضد بشری را مهیا کند. آنها می خواهند با پخش اکاذیب و ایجاد افکار عمومی لازم مردم نوار غزه را به مرگ محکوم کنند. این همان ماهیت امپریالیسم و صهیونیسم است که زیر نقاب "حقوق بشر"، "حق تعیین سرنوشت خلقها"، "آزادی و دموکراسی"، "ارزشهای تمدن غرب"

پنهان شده است و ما با نمونه های آن در ویتنام، کامبوج، افغانستان، عراق، فلسطین و لبنان و شیلی و آرژانتین و... روبرو بوده و هستیم. دسیسه ای که بر علیه ملت فلسطین چیده شده بود بخشی از دسیسه امپریالیستها برای حمله به ایران است. آنها می خواهند پشت جبهه خویش را در عراق و افغانستان، فلسطین، لبنان و سوریه محکم کنند تا با دستان باز به مقابله با ایران روند. شکست کودتا تجاوز احتمالی به ایران را به تاخیر می اندازد. شکست کودتا همان نقشی را بازی کرد که شکست صهیونیستها در تجاوز بیشترمانه به لبنان در چندی پیش بازی نمود. **مبارزه ملت‌های منطقه در عراق، افغانستان، لبنان، و فلسطین**

**سیر بلای مردم ایران شده است.**

حال آقای محمود عباس ساحل رود اردن را غصب کرده است و سازمان حماس را قدغن کرده و در پی آنست که هرچه زودتر با اسرائیلیها کنار آید. روشن است که اگر اسرائیلیها قصد داشتند به پشت مرزهای سال ۱۹۶۷ بروند و مناطق اشغالی را تخلیه کنند و بازگشت ۳ میلیون رانده شده فلسطینی را ببپذیرند، پیشنهاد عربستان سعودی را قبول می کردند. اگر قرار بود صهیونیستها با محمود عباس سازشکار کنار آیند قبل از اینکه کار به این جاهای باریک برسد کنار می آمدند. صهیونیستها امکان ندارد در موقعیتی که محمود عباس فاقد وجهه بین المللی و محبوبیت و پایگاه توده ای است به وی امتیاز دهند. آنها چنین جلوه می دهند که گویا پس دادن پول فلسطینیها را که به صورت غیرقانونی مصادره کرده بودند، به خود آنها، امتیازی است که آنها به محمود عباس می دهند. سیاست آنها به مصداق "به مرگ بگیر تا به تب راضی شوند" می باشد. آنها با رمالی می خواهند افکار عمومی را فریب دهند. مصادره پول فلسطینیها در نوار غزه و بذل

پس از کودتا دستگاہهای تبلیغاتی صهیونیستها و امپریالیستها شروع به کار کردند. حماس را که نماینده اکثریت شکننده مردم فلسطین است و در یک انتخابات آزاد و دموکراتیک به اعتراف همه نظار بین المللی به قدرت رسیده است بنام "کودتاچی" معرفی کردند. حال آنکه اکثریت در قدرت که مردم را به دنبال خود دارد و اگر ده بار هم انتخابات کنند باز از این انتخاباتها پیروزو سربلند بیرون میآید نیازی به کودتا ندارد. دولت در دست آنهاست. حال آنکه کودتا گر کسانی هستند که تن به نتایج انتخابات دموکراتیک نمی دهند و آنچه را که توسط آراء مردم بدست نیاورند قصد دارند با زور و آدمکشی بیاری امپریالیستها و صهیونیستها به کف آورند. کودتا محصول شکست و پایان زندگی سیاسی مثنی فاسد و سازشکار و همدست اسرائیل است. جرج بوش دروغگو به مصداق "آب که از سر گذشت چه یک نی چه صد نی" حتی منکر آن شد که اسماعیل هنیه نماینده منتخب مردم فلسطین است. وی مرتب از محمود عباسی که مردم فلسطین هرگز وی را انتخاب نکرده اند بنام رئیس جمهور منتخب مردم فلسطین سخن راند و می راند توگویی فرق اسماعیل هنیه را با محمود عباس نمی فهمد. توگویی مانند گذشته که رئیس دولت

## زندانیان سیاسی، بی قید و شرط، آزاد باید گردند



## مسائل پشت ...

دروغ و سند سازی استاند، زیرا آنها دشمن مردم ایران و منطقه هستند. باید این دشمنان نقابدار مردم ایران را شناخت. کیهان لندنی مشاور فارسی زبان وزارت جنگ آمریکا در ارگان ۱۰ تا ۱۶ خرداد ۸۶ خود می نویسد: "اولین شرط حکومت در جهان متمدن، احساس مسئولیت است. تا وقتی انسان لباس چریکی برتن دارد و به عنوان چریک مبارزه می کند مسئولیت چندانی متوجه او نیست..."

رهبران انقلاب فلسطین، و در راس آنها یاسر عرفات، این اصل را نادیده گرفتند و نیمی از مشکلاتی (تعارف می فرمائید نباشد که منظورتان سه چهارم از مشکلات و یا همه مشکلات باشد- توفان) که هم امروز مردم فلسطین گرفتار آند معلول خطای آنهاست. یاسر عرفات حتی بعد از آن که دولت تشکیل داد و به سازمان ملل متحد راه یافت و در آمریکا و اروپا و نقاط دیگر جهان به عنوان رئیس دولت مورد استقبال و پذیرائی قرار گرفت، حاضر نشد رخت چریکی را از تن در آورد و به میخ ببویزد. در نتیجه، ملت خود را نیز در حال و هوای چریک بازی نگهداشت و نگذاشت به زندگی عادی و کسب و کار سازنده عادت کند. تمام فرصتهایی که فراهم آمد تا فلسطینیان، با جلب حمایت بین المللی صاحب کشوری مستقل و عضوی از جامعه جهانی شوند (جعل و دروغ محض نوع جرج بوشی است-توفان)، به علت همین بد سلوکی از میان رفت و زمینه برای رشد "حماس" مساعد شد که حضورش در قدرت (منظورشان انتخاب آزاد و دموکراتیک آنهاست که حاضر نیستند بر زبان آورده و برسیت بشناسند-توفان)، تلاشهای جانشین فهمیده و فرصت شناس و شجاع "ابوعمار" (منظورشان همان عامل دست نشانده بنام محمود عباس کروات است که درجه فهمش نازلش نیز در حد کنار آمدن با جرج بوش و ایهود اولمرت است-توفان) را در راه رهبری فلسطین به سوی صلح و ثبات و برخورداری از اعتماد و حمایت جامعه جهانی به شکست کشاند.

نمی توان در حکومت بود و دولت تشکیل داد و از اقتدارات و اختیارات دولتی بهره گرفت ولی به مسئولیتهای آن اعتنا نکرد و در عین حال انتظار کمک مالی و حمایت سیاسی و اقتصادی از جامعه جهانی داشت..."

آری نمی توان در مقابل خلق فلسطین احساس مسئولیت کرد ولی با اسرئیل کنار آمد و به اشغال سرزمینهای فلسطین تن در داد. آن رهبری که لباس رزم را در شرایط اشغال کشورش از تن بدر می آورد و خفت اسارت و در یوزگی را می پذیرد لایق زنده ماندن نیست. نه محبوب است و نه فهم دارد. آن رهبری که مردم کشورش را در شرایط اشغال و تاراندن ۳ میلیون هموطن آواره و کوچیده در اردوگاهها "به زندگی عادی و کسب و کار سازنده" دعوت کند خیانتکار و جنایتکار است و بهتر است به نزد محمد رضا شاه منفور رود و حتما نیز خواهد رفت.

رمز موفقیت حماس در مقاومت وی در مقابل اشغالگران است، در موفقیت وی در فعالیتهای

اجتماعی و رفاهی و ارتباط تنگاتنگ با محرومان جامعه است. سازمان حماس بارها اعلام داشته است که خواهان برچیدن صهیونیسم است و نه نابودی یهودیان. حماس برعکس تبلیغات دروغین غرب قطعنامه های سازمان ملل متحد و تشکیل دولت فلسطین بر اساس مرزهای تعیین شده ۱۹۶۷ را در کاردولت ائتلافی پذیرفته است. اینها حد اقل خواسته های خلق فلسطین است که سازمان فتح از آن فاصله گرفته و این سازمان حماس است که امروز رسالت دفاع از حقوق ملت فلسطین را بعهده گرفته است. سخن بر سر دفاع از ایدئولوژی اسلامی حماس نیست آنطور که دشمنان ملت فلسطین و گمراهان سیاسی تبلیغ می کنند. موضع مارکسیست لنینیستها در این مورد روشن است و نیازی به تکرار آن نیست. سخن بر سر مشخص دفاع از حق تعیین سرنوشت خلق در بند فلسطین و موجودیت آن است که هم اکنون سازمان حماس با سلاح در دست علیه اشغالگران صهیونیست می جنگد و در این امر بزرگ حمایت جهانی همه نیروهای انقلابی و خلقهای جهان را دارد. ملت فلسطین در مبارزه برای کسب حق تعیین سرنوشت خویش تنها نیست، تنها کسانی هستند که در کنار ایهود اولمرت و جرج بوش و تونی بلر ایستاده اند.

\*\*\*\*\*

## اضد انقلاب در ...

را که بترتیب بمعنی "همکاری با امپریالیسم و ارتجاع" و "جلوگیری از انقلاب" است همه کس می شناسد. نتایج تحقق این دو اصل را در عمل، ما ایرانیان بهتر از هر کس دیگر با دیدگان خود می بینیم و سنگینی آن را بر دوش خود احساس می کنیم. اما در باره اصل سوم که اصل تنوع ساختمان سوسیالیسم در کشورهای مختلف است کمتر گفتگو میان آمده است. این اصل لنینی از آن جهت مزورانه بمیان کشیده شد که از یک سو "سوسیالیسم" از نوع یوگسلاوی را که احزاب کمونیست جهان بدرستی آنرا بمثابه انحراف از سوسیالیسم محکوم کرده بودند تیرنه و توجیه کنند و از سوی دیگر بر روی تمام تحولاتی که خروشچف و همدستانش می خواستند در اتحاد شوروی و کشورهای دیگر سوسیالیستی در جهت احیای سرمایه داری بوجود آورند نام ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم بگذارند

رفرم هائی که در زمینه اقتصادی در این کشورها صورت گرفت دارای سه جهت عمده بود: نخست برانداختن تمرکز نقشه های تولیدی و اقتصادی، سپس بیرون کشیدن موسسات تولیدی از دست دولت سوسیالیستی و بالاخره تضعیف و برانداختن مالکیت سوسیالیستی در کشاورزی و تشویق و توسعه تولید خصوصی. این رفرم ها در واقع تولید سوسیالیستی را از راه صحیح منحرف میساخت و در مسیر احیاء سرمایه داری میانداخت.

پس از کنگره بیستم ابتداء کشور لهستان در این

راه گام برداشت. پس از آن، اتحاد شوروی با آموختن از "تجربه یوگسلاوی" به این رفرم ها دست زد و در دنبال وی تمام کشورهای سوسیالیستی این رفرم ها را آغاز کردند. برای آنکه مقیاسی از این رفرم ها بدست داده باشیم ذکر چند رقم بیفایده نیست. در لهستان از سال ۱۹۵۶ به بعد هشت هزار کنوپراتیو تولیدی سوسیالیستی منحل اعلام گردید و تولید انفرادی جای آنها را گرفت. بر طبق آمار رسمی در سال ۱۹۶۶ تعداد موسسات خصوصی که بحساب خود بفعالیت تولیدی و اقتصادی می پرداختند عبارت بود از ۷۰۰۰ کارخانه کوچک، ۱۵۰۰۰ موسسه تجارتي و ۱۴۷۰۰۰ کارگاه، ظرف سال گذشته تعداد بسیاری از موسسات کوچک دولتی و کنوپرتیوی بافرا و اگذار گردید و بصورت موسسات خصوصی درآمد، از آنجمله است یک هزار رستوران و کافه، پنج هزار فروشگاه کوچک و غیره. نقشه پنجساله اقتصادی بهیچ وجه در دنبال محدود ساختن این بخش خصوصی نیست بر عکس در پی بسط و گسترش آن است. همراه با این رفرم های تولیدی و اقتصادی بندریچ ترکیب طبقاتی حزب تغییر مییابد. اکنون در حزب "کمونیست" لهستان کارگران بیش از ۳۰٪ اعضاء را تشکیل نمیدهند. کارگران از مقامات حساس حزبی بر کنار گردیده و جای آنها را قشر ممتازی از افراد روشنفکر، مهندسين، تکنیسین ها و نویسندگان می گیرند.

در نتیجه رفرم های اقتصادی قشرهای بورژوائی تازه ای در جامعه پدید آمدند، قشرهایی که اهرم های اقتصاد و تولید را در دست گرفته اند و علاقمندند که این رفرم ها هر اندازه بیشتر و سریع تر پیش رود و روبنای تازه ای متناسب با آنها پدید گردد. بگفته پلیکان مدیر تلویزیون پراگ "رفرم در زندگی ما ساختمانهای تازه ای ایجاد کرده بود و لازم بود که حزب به ارگانهای دولتی و اقتصادی و گروه های دیگر اختیار عمل بیشتری بدهد. این اقدام نتیجه منطقی رفرم های اقتصادی بود زیرا این رفرم در صورتی می توانست بحیات خود ادامه دهد که هیچ مداخله سیاسی راه آنرا سد نکند."

برای آنکه "هیچ مداخله سیاسی" جلوی این رفرم را نگیرد لازم بود که رویزیونیستها که نقش خود را بمثابه محلل بازی کرده بودند کنار بروند. در این جاست که مبارزه میان قشر جدید و رویزیونیستهای بوروکرات در زیر شعار بورژوائی "لیبرالیزاسیون" و "دموکراتیزاسیون" در می گیرد. این مبارزه هم اکنون در لهستان و در شوروی جریان دارد. در چکسلواکی بعلت وجود عوامل مساعد این مبارزه به پیروزی قشر جدید انجامید. اتحاد نوتنی دبیر حزب "کمونیست" و رئیس... ادامه در صفحه ۱۰

دسیسه های رنگارنگ امپریالیستها علیه مردم ایران را برملا کنیم

## اضد انقلاب در ...

جمهور کشور مجبور شد از سمت دبیری حزب و سپس از مقام ریاست جمهوری استعفا کند، در دنبال او عده دیگری از مقامات خود استعفا کردند. اکنون بندریج ولی با سرعت بوروکراتهای رویزیونیست از کار بر کنار میشوند و افرادی که در جریان رفرم سالهای اخیر رو آمده اند بجای آنان می نشینند. شعار "دموکراتیزاسیون" در واقع وسیله ای است برای آنکه بقایای سوسیالیسم را نیز مورد دستبرد قرار دهند. نظری به پاره ای از نکات برنامه حزب "کمونیست" چکوسلواکی که بسته گریخته در مطبوعات انتشار یافته در این زمینه جای تردیدی باقی نمیگذارد.

این برنامه در زمینه اقتصادی کمک دولت را به موسسات تولیدی حذف میکند. این موسسات، اهمیت آنها برای اقتصاد کشور هر چه باشد، باید از این پس طوری خود را اداره کنند که نیازمند کمک دولت نباشند. در غیر این صورت نخواهند توانست بکار تولیدی خود ادامه دهند. موسسات تولیدی بهای محصولات خود را خود تعیین میکنند، آنها حق دارند مستقیماً با مشتریان خارجی برای فروش محصولات خود وارد مذاکره شوند. در این برنامه دولت به "سرمایه های خصوصی خارجی" اجازه میدهد که در کشور چکوسلواکی سرمایه گذاری کنند و حتی این سرمایه ها را تشویق هم میکنند، تولید و تجارت خصوصی کوچک مجاز شمرده میشود و از این قبیل.

در ارتباط با این تحولات اقتصادی تحولاتی در زمینه اجتماعی صورت میگیرد. "این امکان داده میشود که سازمانهای تازه ای در جامعه پدید آید" یعنی بر طبق آن احزاب سیاسی دیگری در کشور میتواند تاسیس گردد اما در این میان "حزب کمونیست نقش رهبری را بر عهده خواهد داشت". "چکوسلواکی باید به صورت کشوری در آید که در آن ایدئولوژی بورژوازی بتواند با ایدئولوژی سوسیالیستی مقابله کند". البته همه این ها گویا در کادر رژیم سوسیالیستی و بر اساس اصل تنوع ساختمان سوسیالیسم در کشورهای مختلف انجام میگیرد. بقول یکی از سر جنبانان کنونی "اما این سوسیالیستی خواهد بود که از سرچشمه سنتهای کاملاً ملی آب میخورد و میتوان گفت سوسیالیستی خواهد بود از نوع سوسیالیسم مازاریک که شاید وجوه مشترک زیادی با مارکسیسم ندارد". این گفته کاملاً با حقیقت وفق میدهد.

رویزیونیستهای حزب توه ایران که از حوادث چکوسلواکی و لهستان دچار سراسیمگی گردیده اند پشت سر هم بمرمدم اطمینان میدهند که چکوسلواکی بسوسیالیسم و به اتحاد شوروی وفادار خواهد ماند. دلیل آنها هم این است که دویچک دبیر اول تازه حزب "کمونیست" از پیوند کشور با سوسیالیسم سخن رانده است. رویزیونیستها تمام تحولات را که در زمینه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی روی داده و روی میدهد عالمانه و عامدانه بدست فراموشی می

سپارند و سخن خشک و خالی دویچک را ملاک قرار میدهند. این آقایان در دورانی که حتی شاه ایران اقدامات ضد ملی و ضد توده ای خود را بنام "سوسیالیسم" بجهانیان ارائه میدهند این انتظار کودکانه را دارند که دویچک صریحاً اعلام کند که میخواهد کشور را باز هم بیشتر بسوی احیای سرمایه داری سوق دهد. خصلت رویزیونیستها، هر اندازه هم که براست متمایل باشند، این است که سخنان خود را با چاشنی مارکسیسم-لنینیسم همراه میکنند. رویزیونیستهای حزب تود ایران توده های مردم ایران را می فریبند و میکوشند ماهیت حوادثی را که در چکوسلواکی و دیگر کشورهای رویزیونیستی میگذرد از نظر آنها بپوشانند. اما آیا میشود همه را برای همیشه فریفت؟

پس از پیدایش اردوی سوسیالیسم، امپریالیسم آمریکا که از اعمال قهر برای باز گرداندن کشورهای سوسیالیستی بدنیای سرمایه داری مایوس شده بود این وظیفه را در برابر خود قرار داد که از راه تکامل مسالمت آمیز این "کشورهای پشت پرده آهنین" را "بدنیای آزاد" باز گرداند. در بودجه آمریکا سالیانه صد ملیون دلار باین کار اختصاص داده شد. برای پخش تبلیغات زهر آلود در کشورهای سوسیالیستی، رادیوی "آزادی" ایجاد گردید باین منظور که "اقدامات لازم را بعمل آورند و گام های لازم را بردارند برای آنکه سرنوشت خلقهای پشت پرده آهنین بهبود یابد و در جامعه آنها نظم دموکراتیک پدید آید". کاری را که امپریالیستها با صرف هزینه های کلان و کوششهای فراوان نتوانستند از پیش ببرند رویزیونیستهای اتحاد شوروی و کشورهای دیگر انجام آنرا بر عهده گرفتند. رهبران رویزیونیست این کشورها جامعه سوسیالیستی را به قهقرا بر گرداندند، شیوه های تولید خصوصی را در جامعه معمول داشتند، مقوله سود و منفعت و پول را دوباره بر سراسر جامعه مسلط ساختند و اکنون در کشور چکوسلواکی تحت عنوان "لیبرالیزاسیون" و "دموکراتیزاسیون" ضربه های آخر را بر آنچه که از سوسیالیسم باقی مانده وارد می آورند. این است آن نقش شومی که رویزیونیسم پس از مرگ استالین در اردوی سوسیالیسم بازی کرده است و از این پس نیز بازی خواهد کرد. آیا باز هم در اهمیت مبارزه با رویزیونیسم می توان تردید داشت؟

نقل از توفان شماره ۹

ارگان سازمان مارکسیستی

لنینیستی توفان سال ۱۳۴۷

(۱) کشور پر افتخار آلبانی که مانند سنگ

خارا در برابر امواج رویزیونیسم بر جای ایستاد و هم اکنون مانند ستاره درخشانی بر راه سوسیالیسم پرتو می افکند در زمره این کشورها بشمار نمی آید.

\*\*\*\*\*

## تشکیل سندیکاها ...

حزب کمونیست بلشویک شوروی را پذیرفته بود قدرت سیاسی را در دست گرفت. در همان اتحاد شوروی تشکل دیگری بنام اتحادیه کارگری وجود داشت که ربطی به شورا نداشت. شورا و اتحادیه کارگری از نظر ترکیب کارگری نیستند، یکی دهقانان را در بر می گیرد و دیگری صرفاً ترکیب کارگری دارد. آنها دو پدیده متفاوت اند.

برای استقرار دموکراسی پرولتاریائی بجای دموکراسی بورژوائی اشکال سازمانی کهنه که با الهام از پارلمانتاریسم بورژوائی رشد کرده اند دیگر کاربرد ندارند، برای این کار به تشکیلات نوینی نیاز هست که تشکیلات شورا باشد که به وسیلهی آن می توان این کار عظیم را از پیش برد؟ آن تشکیلات نوینی که می تواند گورکن بورژوازی باشد و جای دموکراسی بورژوازی را با دموکراسی پرولتاری تعویض کند و آن دستگاه کهنه را شکسته بدور بریزد و ارکان دولت پرولتاریائی را پی ریزی نماید عبارت از **شکل نوین سازمان پرولتاریا بنام شورا** است.

شورا و سندیکا علیرغم اینکه هر دو از جمله تشکلهای کارگری هستند اولی رکن حکومتی و برای کسب قدرت سیاسی و تغییر بنیادی جامعه است و دیگری تنها برای بهبود شرایط زندگی کارگران در چهارچوب مناسبات حاکم سرمایه داری در ممالک سرمایه داری است و هدفش کسب قدرت سیاسی نیست. نه تنها نباید این دو شکل سازمانی را با یکدیگر عوضی گرفت بلکه مجاز نیست که ماهیت متفاوت آنها را یکی کرد و وظایف مستقل آنها را در هم ریخت و از آن ملغمه ای ساخت که زیانتش تا به امروز گریبان جنبش انقلابی ایران را گرفته است. چنین خطائی می تواند شوراهای کارگری اسلامی بزاید که در ایران زاده شد. شوراهائی که نه ترکیب کارگری-دهقانی-سربازی داشته و ابزار کسب قدرت سیاسی است و نه جمعیتی از کارگران متشکل در سازمانهای صنفی گوناگون خویش در یک تشکل سراسری برای بهبود شرایط زندگی کارگران است.

نیروی شوراها نسبت به اشکال سابق تشکیلات پرولتاریا در چیست؟

رفیق استالین در منتخب آثار خویش می آورد: "در آن است که شوراها جامع ترین تشکیلات توده ای پرولتاریا می باشند زیرا آنها و فقط آنها هستند که بدون استثناء تمام کارگران را در بر می گیرند.

در آن است که شوراها یگانه تشکیلات توده ای هستند که شامل کلیهی مظلومین و استثمار شوندهگان، کارگران و دهقانان و سربازان و ناویان می شوند، و لذا در آنجا رهبری سیاسی مبارزه ای توده ها از طرف پیش آهنگ توده ها یعنی پرولتاریا ممکن است آسان تر و کامل تر از هر شکل دیگری صورت گیرد.

در آن است که ... ادامه در صفحه ۱۱

## چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

## تشکیل سندیکاها ...

شوراها قوی ترین ارگان مبارزه‌ی انقلابی توده و اقدامات سیاسی توده و قیام توده بوده، ارگانی هستند که می‌توانند اقتدار عظیم سرمایه‌ی مالی و ضمامن سیاسی آن را در هم شکنند.

در آن است که شوراها تشکیلات بلاواسطه‌ی خود توده‌ها یعنی دموکراسی‌ترین و لذا معتبرترین تشکیلات توده‌ها هستند، تشکیلاتی که شرکت توده را در ساختن دولت جدید و اداره کردن آن بی‌نهایت آسان کرده، انرژی انقلابی و نیروی ابتکار و استعداد خلاقه‌ی توده را در مبارزه برای تخریب بنیان رژیم کهن و در مبارزه برای رژیم نوین پرولتری به حداکثر گسترش می‌دهند.

دولت شوروی عبارت است از جمع آوری و شکل شوراها‌ی محلی در یک تشکیلات عمومی دولتی، در تشکیلات دولتی پرولتاریا که هم پیش‌آهنگ توده‌ی مظلوم و استثمار شونده و هم طبقه‌ی حاکمه می‌باشد به دیگر سخن عبارت از جمع آوری آنها در جمهوری شوراها است.

ماهیت حکومت شوروی در آن است که توده‌ی ترین و انقلابی ترین سازمان‌ها مخصوصاً سازمان‌های همان طبقاتی که در زیر یوغ ظلم سرمایه داران و ملاکین بودند اکنون "تکیه‌گاه مطلق و دائمی تمام اقتدارات و دستگاه دولتی" می‌گردند و "همان توده‌هایی که حتی در دموکراسی‌ترین جمهوری‌های بورژوازی" به موجب قانون دارای تساوی حقوقی بودند ولی "عملاً به هزاران حيله و وسیله از شرکت در حیات سیاسی و استفاده از حقوق و آزادی دموکراسی محروم می‌شدند اکنون به شرکت دائمی و حتمی و در عین حال شرکت قطعی در اداره‌ی دموکراتیک دولت جلب می‌شوند" (رجوع به لنین جلد ۲۴ ص ۱۳ چاپ روسی).

به همین جهت حکومت شوروی شکل جدیدی از تشکیلات دولت است که اصولاً با شکل سابق دموکراسی بورژوازی و اصول پارلمانتاریسم متفاوت می‌باشد. یک نوع تازه‌ای از حکومت است که نه برای استثمار و تعدی بر توده‌ی زحمتکش‌ان بلکه برای آزادی کامل آنان از هر نوع ظلم و استثمار و برای دیکتاتوری پرولتاریا اعمال می‌گردد. لنین حق داشت وقتی می‌گفت که با پیدایش حکومت شوروی،

"عصر پارلمانتاریسم دموکراسی بورژوازی خاتمه یافته و در تاریخ عمومی دنیا فصل جدیدی که عصر دیکتاتوری پرولتاریا است شروع گردیده است."

صفات مشخصه‌ی حکومت شوروی کدام است؟

آن است که در شرایط وجود طبقات حکومت شوروی در بین کلیه‌ی سازمان‌های ممکن

دولتی، از همه‌ی سازمان‌های دولتی توده‌ای تر و دموکراسی‌تر است، زیرا این دولت میدان اتفاق و همکاری کارگران و دهقانان استثمار شونده در مبارزه علیه استثمارکنندگان بوده و در اقدامات خویش به این اتفاق و معاضدت متکی می‌باشد، و از این لحاظ است که حکومت اکثریت مردم بر اقلیت، دولت این اکثریت و مظهر دیکتاتوری آن محسوب می‌شود.

آن است که حکومت شوروی بین المللی ترین سازمان‌های دولتی جامعه‌ی طبقاتی است، زیرا این حکومت هرگونه ستم ملی را محو کرده بر مساعدت توده‌ی زحمتکش ملل مختلف تکیه می‌کند و بدین طریق مسئله‌ی گرد آمدن این توده‌ها را در یک اتفاق دولتی واحد تسهیل می‌نماید.

آن است که خود اسلوب ساختمان حکومت شوروی کار رهبری توده‌های مظلوم و استثمار شونده را از طرف پیش‌آهنگ آنها یعنی پرولتاریا، که متحدترین و آگاه ترین هسته‌ی شوراها می‌باشد، آسان می‌سازد. لنین می‌گوید:

"فقط تشکیلات دولتی شوروی می‌تواند دستگاه قدیم یعنی دستگاه بورژوازی اداری و قضائی را یک مرتبه بشکند و به طور قاطعی آن را داغان کند." (رجوع به جلد ۲۴ ص ۱۴ چاپ روسی).

حال که ماهیت شوراها روشن شد می‌شود دید که تا به چه حد طرح شعار تشکیل شوراها که علی‌الاصول در آستانه انقلاب و ناشی از ضرورت آن پدید می‌آیند خطا و از بی‌خبری طراحان و دنباله‌روان آن ناشی می‌شود.

سندیکا یک تجمع صنفی کارگران است. کارگران صنوف متعدد مانند کارگران صنایع فلزکاری، ساختمانی، معادن، حمل و نقل و... هر کدام بر اساس منافع اقتصادی و ویژه گیهای حرفه‌ای اتحادیه صنف خویش را دایر کرده تا بتوانند متحداً از حقوق خویش در مقابل کارفرمایان و دولت متحد آنها دفاع کنند. کارگران در این تجمع می‌فهمند که یکدست صدا ندارد و باید کارگران را برای کسب حقوق خویش و بهبود شرایط زندگی خویش جلب نمود. ۸ ساعت کار روزانه، بیمه بازنشستگی، بیمه بیکاری، بیمه درمانی، بیمه معلولیت در نتیجه کار، ارتقاء متناسب حقوق با افزایش سطح گرانی زندگی و تورم، پرداخت دستمزد در زمان بیماری، ممانعت از اخراج کارگران همه و همه از نتایج کار دستجمعی کارگران با فعالیت در اتحادیه صنفی خود آنهاست. این مبارزه متحد همیشه در چارچوب مناسبات سرمایه داری باقی می‌ماند و به مصالحه با سرمایه داران و دولت می‌انجامد. هدف از مصالحه کنار آمدن با استثمارگران در شرایط مناسب‌تر است. چپ‌روها فکر می‌کنند که هر اعتصابی باید به انقلاب برسد.

آنها سازش با کارفرما را در خاتمه هر اعتصاب در شرایطی که تمام خواستها و یا حتی بخش عمده‌ای از خواستهای کارگران بر آورده شده است را "گاوبندی" و "سازش گندیده" با بهره‌کشانی می‌نامند حال آنکه دست‌آورد هر اعتصاب کارگری وابسته به درجه فشار کارگران به سرمایه داران، توانائی ادامه اعتصاب، ایجاد موج همبستگی در میان سایر کارگران و مردم و... می‌باشد. پیروزی را باید کشان کشان آورد. اعتصاب الزاماً با پیروزی همراه نیست. در یک شرایط نامناسب، اعتصاب می‌تواند بشدت شکست بخورد و به ایجاد موج ناامیدی در عناصر کارگری و سرخوردگی در عناصر ناستوار منجر شود. این است که برای پیروزی اعتصاب باید آنرا از قبل تدارک دید. سازمان سراسری اتحادیه‌های کارگری که کلیه این تشکلهای صنوف گوناگون را در بر بگیرد یکی از سلاحهای بُرنده کارگران در تضمین مداومت اعتصاب، بُرد تبلیغاتی و بسیج نیروی همبستگی است.

وقتی ما شاهدیم که طبقه کارگر خود را از زیر جثه سنگین چپ‌روی خرده بورژوازی اواخر سالهای ۵۰ بدر می‌آورد و با صراحت خواستار اتحادیه مستقل صنفی می‌گردد و آنرا حق مسلم خویش می‌داند، حقیقتاً مسرور می‌شویم. تشکیل اتحادیه صنفی و یا اتحادیه‌های صنفی جایگزینی برای شوراها‌ی اسلامی کارخانه هستند که این آخریها برای طبقه کارگر فقط می‌توانند سردرگمی و نکبت بیاورند. کارگران باید صفوف خویش را از افکار مغشوش پاکیزه کنند و تلاش کنند که دامنه اتحادیه‌های صنفی کارگران را توسعه دهند و نگذارند کار صنفی با مسایل کسب قدرت سیاسی درهم ریخته شود. در این صورت نه کار صنفی محصولی بیار می‌آورد و نه کسی در عمل قادر می‌شود به کسب قدرت سیاسی نایل آید.

کسب قدرت سیاسی از طریق بسیج مردم، رهبری حزب طبقه کارگر که به سلاح مارکسیسم لنینیسم مسلح باشد و استفاده از اشکال سازمانی نوین نظیر شوراها و چه بسا در ایران به شکل کمیته‌های محلی انقلابی و یا انجمنها با توجه به تجربه انقلاب مشروطیت عملی گردد.

اتحادیه‌های کارگری مکتبهای آموزش پرولتاریا هستند و علی‌الاصول فعالیت آنها باید در چارچوب رژیمهای مستبدی نظیر جمهوری اسلامی نیز بتواند ممکن باشد. این امکان را باید با مبارزه در داخل و حمایت از خارج و بسیج سازمانهای کارگری جهانی در حمایت از خواست صنفی و محقانه کارگران ایران به واقعیت بدل کرد. حزب کار ایران (توفان) از این حق مسلم کارگران ایران برای تشکیل اتحادیه‌های کارگری مستقل از دولت حمایت می‌کند.

\*\*\*

## پیروزی مبارزه ملی مشروط به تأمین سرکردگی طبقه کارگر است

# تشکیل سندیکا حق مسلم کارگران است

جنبش کارگری ایران دارد پس از سالها رنج، بیکر مجروح خویش را از زیر بار افکار انحرافی چپ خرده بورژوازی پس از انقلاب بدر می آورد و نظریات انحرافی آنها را تحت نام "شورا" که مغز کارگران را شستشو داده بود بدور می افکند. جنبش کارگری در عمل کمر خویش را راست می کند و می آموزد که باید دستجمعی از حقوق طبیعی خویش دفاع کند. شعار "تشکیل سندیکا حق مسلم کارگران است" در عین حال تجلی این مبارزه با چپروپها و ماجراجوییهای گذشته است. کارگران می فهمند که آنها به اتحادیه کارگری نیاز دارند تا بتوانند از حقوق صنفی خویش دفاع کنند. طبقه کارگر با این اقدام، خویش را از یک دام چپروانه می رهاوند ولی نباید فراموش کند که دامهای دیگری را بورژوازی بر سر راه وی افکنده است. یکی از مهمترین این دام ها سیاست آنارکوسندیکالیستی است که ما در باره آن سخن گفته و باز هم سخن خواهیم گفت. دام بعدی دشمنی با تشکل در حزب طبقه کارگر ایران است که هدفش بی سر گذاشتن جنبش کارگری و بی ضرر کردن و سرکوب آن است. دام دیگر این ادعای کاذب است که گویا جنبش خودبخودی کارگران می تواند مستقل از سیاست پرولتری که توسط حزب طبقه کارگر ترویج و تبلیغ می شود به قدرت سیاسی دست پیدا کند. حزب کار ایران (توفان) بمنزله حزب طبقه کارگر ایران در تمام این زمینه ها سخن خواهد گفت ولی در این مقاله تنها بیکی از این موضوعات که در باره اتحادیه های کارگری است می پردازد.

در اول ماه مه امسال و بویژه پس از نمایش قدرت سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه بحث "تشکیل سندیکا حق مسلم کارگران است" مجددا داغ شده است. این سندیکا فعالیتش را مجددا از سال ۱۳۸۴ آغاز نمود.

رژیم جمهوری سرمایه داری اسلامی از همان بدو انقلاب با تشکیل اتحادیه های کارگری مخالف بود و در کار تشکیل این اتحادیه ها که در ایران از زمان فعالیت "حزب کمونیست ایران" و "حزب توده ایران" سنت دیرپائی داشت سنگ اندازی می کرد. جمهوری اسلامی ایران که یک رژیم سرمایه داری است مانند همه رژیمهای سرمایه داری در پی بهره کشی از کارگران و کسب حداکثر سود است، این است که از هر تشکل کارگری که بخواد برای بهبود شرایط زندگی خودش مبارزه کند واهمه دارد. این مبارزه به آنجا منجر خواهد شد که سرمایه داران مجبور شوند بخشی از سود کسب شده را در راه بهبود شرایط زندگی کارگران و از جمله افزایش دستمزد آنان صرف کنند و این اقدام باب طبع آنها نیست. دشمنی سامان سرمایه داری با طبقه کارگر از ماهیت تضاد منافع آشتی ناپذیر آنها ناشی می شود.

در آغاز انقلاب بخش بزرگی از نیروهای انقلابی که تحت تاثیر افکار خرده بورژوازی انقلابی قرار گرفته بودند با عناوین چپ میداناری می کردند و نقطه نظرات نادرستی را در میان طبقه کارگر و هواداران راه آزادی آنها رواج داده و جا می انداختند که به حال جنبش کمونیستی و کارگری ایران مفید نبود. یکی از این انحرافات ایجاد شوراهای کارگری بجای اتحادیه های کارگری در کارخانه ها بود.

رژیم جمهوری اسلامی نیز از این وضعیت بهره برداری کرد و شوراهای کارگری اسلامی خویش را در کارخانه ها ایجاد نمود و ابتکار عمل را از دست آنها گرفت. "شوراهائی" که نه "شورا" به مفهوم کلاسیک آن بودند و نه "سندیکا". این وضعیت شتر مرغی ناشی از فقر دانش تئوریک و ماجراجویی عملی بود. این التقاط مفاهیم به سردرگمی در عمل می رسید. شوراهای تنها سازمانهای کسب قدرت سیاسی هستند. برای آن تجمع می کنند که بتوانند قدرت سیاسی را به کف بگیرند. کنگره شوراهای دولتمردان را برای اداره کشور انتخاب می کند. کنگره شوراهای کنگره حزب نیست، کنگره نمایندگان منتخب مردم است که نماینده اکثریت جامعه را تشکیل می دهند. در روسیه در انقلاب ۱۹۰۵ برای نخستین بار چنین اشکالی در مبارزه زحمتکشان بروز کرد که در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و اکتبر ۱۹۱۷ تکامل یافت و نمایندگان اکثریت جامعه روسیه را که عبارت باشند از کارگران و دهقانان در برگرفت. وقتی لنین قبل از اکتبر ۱۹۱۷ متوجه شد، که در درون شوراهای نفوذ بلشویکها توسعه یافته و آنها اکثریت نمایندگان شوراهای را به سمت خود جلب کرده اند شعار "همه قدرت بدست شوراهای" را طرح کرد و با ایجاد حکومت شورائی که تحت تاثیر نفوذ معنوی بلشویکها بود و رهبری... ادامه در صفحه ۱۰

Workers of all countries, unite!

# Toufan

# توفان

Central Organ of the  
Party of Labour of Iran

No. 90 – Sept. 2007

## اتحاد زحمتکشان جامعه مبارک باد

"کارگر کیست"

به روز از شاگردا پرسید؟ آق معلم / کی می دونه کارگر کیه، چه کاره س، هر کسی می دونه، پاشه!

به دفعه کلاس به هم ریخت همه از همدیگه پرسون واقعا کارگر کیه؟ چه کسی می تونه باشه؟

یکی بارنگ پریده از ته کلاس صدا زد اجازه آقا بگیم ما، اونه که غم تو نگاهه

اونی که همیشه خسته س مثل مرغ پرشکسته س حسرت به خواب راحت روی پلک لحظه هاشه

اونه که عمرشو باخته با غم زمونه ساخته اونه که راحت می تونه با نداری آشنا شه

اونه که دائم به اسمش می نویسن عدل و انصاف آره اون که عدل و انصاف قصد جونشه، بلاشه

عدل و انصاف و بگم، می خوای بدونی، باشه می گم

عدل و انصاف یعنی اینکه همه چی براهمه باشه

یعنی پنج تا نون برای مدیر و نصفی واسه من تا بگن این آقا خیلی بفکر کارگراشه

کارگر- کی می تونه، واسه بگه، حقمو می خوام تازه کمتر از اینا هم که باشه، باز از خداشه

...ادامه در صفحه ۶

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت. [www.toufan.org](http://www.toufan.org)

نشانی پست الکترونیکی [toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هرچند هم که جزیی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزافپست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی  
Postbank Hamburg  
BLZ: 20110022  
KontoNr.: 2573302600  
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

آدرس Toufan  
Postfach 103825  
60108 Frankfurt